

در آغوش خدا

ترس از مرگ را در خود از بین ببرید

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

مجموعه آثار / ۴



فهرست

- چرا در سجده گریه کردی؟ ۹
- به دیدنت آمدم چون دوستت دارم ۱۲
- آخرین قطره اشک ۱۴
- به سوی ما بشتاب! ۱۷
- خدا حافظ ای غم و غصه ۲۰
- آمده ام تا تو را یاری کنم ۲۲
- با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟ ۲۶
- تو سعادتمند شدی! ۳۱
- مولای من! مرا تنها نگذار ۳۵
- آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟ ۳۹
- مرگ آسوده در پرتو ایمان ۴۱
- دعوت نامه ای از سوی خدا ۴۳
- دعایی برای لحظه آخر ۴۶

- فرشتگان با شاخه گل آمده‌اند ۴۹
- بوی خوش آن یار مهربان ۵۲
- از بازنشستگی خبری نیست! ۵۵
- شاخه گلی که فراموشی می آورد ۵۷
- خانه بهشتی خود را نگاه کن! ۶۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیا شما هم از مرگ می ترسید؟

من نمی دانم پاسخ شما به این سؤال چیست؛ اما این را می دانم که با خواندن این کتاب، می توانید نگاهی زیبا به مرگ داشته باشید. براستی، چگونه است که مرگ برای مؤمن، این قدر دلنشین است؟ چون لحظه جان دادن، چهارده معصوم علیهم السلام به دیدار مؤمن می آیند و از او دلجویی می کنند.

تصور کن، لحظه جان دادن، چشم خود را باز می کنی و رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام را بالای سر خود می بینی!
و صدای خدای خویش را می شنوی که تو را به بهشت جاودان دعوت می کند تا در آغوش مهربانی او باشی!
و چون این صدا را می شنوی که خدای متعال او را به سوی خود فرامی خواند مرگ را در کام خود شیرین می یابی.

این کتاب که برگرفته از احادیث و سخنان اهل بیت علیهم السلام است به تو کمک می‌کند
تصویری روشن و واضح از چگونگی جان دادن داشته باشی و باور کنی که با مرگ
به آغوش مهر او می‌روی.

من این کتاب را برای تو نوشتم و اکنون نوبت تو است تا کتاب خودت را بخوانی
و بدانی که مرگ را هم می‌توان زیبا دید.

قم، مهر ماه ۱۳۸۶

مهدی خدّامیان آرانی

چرا در سجده گریه کردی؟

این صدای گریه کیست که به گوش می‌رسد؟
آن آقا کیست که به سجده رفته است و چنین می‌گرید؟
بیا نزدیک برویم.
عده‌ای دور او جمع شده‌اند.
یکی از آنها می‌گوید:

ای امیر مؤمنان!

گریه شما، قلب ما را آتش زد، شما را چه شده است؟
حتماً متوجه شده‌ای که من تو را به مسجد کوفه برده‌ام تا برایت خاطره‌ای از
حضرت علی علیه السلام نقل کنم.
صدای گریه حضرت علی علیه السلام در سجده، آن قدر بلند است که توجه همه مردم را
به سوی خود جلب کرده است.
براستی چه شده است که حضرت علی علیه السلام این چنین اشکش جاری شده است؟

گوش کن، خود آن حضرت جواب می‌دهد:

من در سجده مشغول راز و نیاز با خدای متعال بودم.
و در آن حالت، خواب به چشم من آمد و در خواب، رسول خدا ﷺ را دیدم
که به من فرمود:

یا علی!

من مشتاق دیدار تو شده‌ام!

یا علی! خیلی وقت است که تو را ندیده‌ام.

خدا به وعده خود در مورد تو، وفا می‌کند.

من می‌خواستم بدانم که خدا در مورد من، چه لطف و عنایتی نموده است.
برای همین از رسول خدا ﷺ سؤال کردم: خدا چه وعده‌ای در مورد من داده
بود؟

پیامبر ﷺ فرمود:

خدا وعده کرده بود تا من و تو و همسرت زهرا و فرزندان تو را در
بهترین مکان بهشت، کنار هم جمع نماید.

من از رسول خدا ﷺ در مورد شیعیانم سؤال کردم که آنها در کجا خواهند
بود؟

آن حضرت فرمودند:

شیعیان، با ما خواهند بود و خانه‌های آنها در بهشت کنار خانه‌های ما
خواهد بود.

من از پیامبر ﷺ سؤال کردم: جان دادن شیعیان من چگونه خواهد بود؟

آن حضرت فرمودند:

کسی که در هوای گرم تشنه شده باشد هیچ چیز برای او به دلنشینی
آب سرد و گوارا نیست.

مرگ در کام شیعیان تو دلنشین تر از نوشیدن آب گوارا هنگام تشنگی
است.^۱

بار خدایا! ما را در زمره شیعیان واقعی حضرت علی علیه السلام قرار ده تا مرگ در کام ما
دلنشین باشد.

آری! کسی که پیرو واقعی آن امام همام باشد مرگ برای او لذت بخش خواهد
بود.

به دیدنت آمدم چون دوستت دارم

آیا موافقی با هم به شهر کوفه، به خانه حضرت علی علیه السلام برویم؟
نگاه کن، آن پیرمرد کیست که آرام آرام به سوی این خانه می آید.
او درحالی که از عصای خود کمک می گیرد به خانه امام نزدیک می شود.
آیا او را شناختی؟
او «حارث همدانی» است که به دیدن امام خود می رود.
آیا موافقی همراه او باشیم؟
هنگامی که حضرت علی علیه السلام، نگاهش به حارث می افتد که با این حالت بیماری،
به خدمت او آمده است از او سؤال می کند:
حارث! چه چیزی باعث شد که تو به اینجا آمدی؟
حارث می گوید:
ای امیر مؤمنان! محبت شما مرا به اینجا کشانده است.
امام می فرماید:
ای حارث! آیا مرا دوست داری؟

حارث در جواب می‌گوید:

آری! به خدا قسم من شما را دوست دارم.

من خیلی تعجب می‌کنم که چرا حضرت علی علیه السلام، این سؤال را از حارث می‌کند، معلوم است که حارث همدانی، عشق اهل بیت علیهم السلام را در سینه دارد و گرنه با این شدت بیماری به خانه آن حضرت نمی‌آمد.

اما این سؤال امام، حکمتی دارد، خوب است کمی صبر کنیم.

امام چون جواب حارث را می‌شنود می‌فرماید:

اکنون که مرا دوست داری، بدان که مرا در چند جا خواهی یافت:

- آن موقعی که بخواهی جان بدهی و لحظه مرگ تو فرارسد، مرا نزد خود

خواهی یافت و با دیدنم شادمان خواهی شد.

- مرا کنار حوض کوثر خواهی یافت که چگونه دوستان خود را سیراب

می‌سازم، ای حارث! مرا آن روز خواهی دید و شادمان خواهی شد.

- روز قیامت مرا خواهی یافت درحالی‌که «پرچم حمد» را به دست گرفته‌ام

و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، از روی پل صراط عبور کرده، به سوی بهشت

می‌رویم و تو آن لحظه نیز شادمان خواهی شد.

حارث همدانی با یک دنیا خوشحالی، خانه امام خویش را ترک کرد، درحالی‌که

یقین داشت امام مهربان او، در لحظه جان دادن بر بالین او خواهد آمد.

حضرت علی علیه السلام هم به وعده خود وفا کرد و لحظه جان دادن حارث، او را تنها

نگذاشت.^۲

آخرین قطره اشک

به من خبر دادند هرچه زودتر خود را به بالین حاج حسین برسانم؛ زیرا او لحظه‌های آخر عمر خود را سپری می‌کند.

حاج حسین یکی از دوستان خوب من بود، فردی مؤمن و معتقد که همواره تلاش می‌کرد به فقرا کمک کند و مشکلی از جامعه خود برطرف سازد. من هرچه سریع‌تر خود را به بیمارستانی که حاج حسین در آن بستری بود رساندم.

همه فرزندان او در آنجا حاضر بودند و آرام آرام اشک می‌ریختند؛ زیرا دیگر هیچ امیدی به زنده ماندن او نداشتند.

آنها آخرین توشه‌های خود را از زندگی پدر مهربان خویش برمی‌چیدند، آنها باور نمی‌کردند به این زودی پدر خویش را از دست بدهند.

آری! پدر و مادر نعمت‌هایی هستند که تا زمانی که میان ما هستند، قدر آنها را نمی‌دانیم؛ اما وقتی آنها را از دست دادیم، می‌فهمیم ارزشمندترین سرمایه زندگی خود را از دست داده‌ایم.

به هر حال، حاج حسین، در حال جان دادن بود و همه گریه می کردند.
در این میان، حواس من به چیز دیگری بود، من به چشم‌های حاج حسین نگاه
می کردم و دنبال چیزی می گشتم.

آیا شما می توانید حدس بزنید من در این میان دنبال چه بودم؟
من به دنبال یک قطره اشک بودم، قطره اشکی که از گوشه چشم حاج حسین
جاری شود.

و بالاخره آن قطره را یافتم، زیباترین قطره اشکی که تا به حال دیده بودم.
به نظر شما آیا این اشک غم و غصه است؟
آیا حاج حسین ما ناراحت است که اشک می ریزد؟
شاید بگویی گریه او برای این است که دیگر فهمیده است باید از همه دوستان
و آشنایان خود جدا شود و تنهای تنها به سفر قبر و قیامت برود.
اما این طور نیست، این اشک، اشک غم نیست!
این اشک شادی و سرور است، این شادمانی است که به صورت این قطره اشک
جلوه کرده است.

و حتماً از سخن من سخت تعجب می کنی!
آخر در این لحظه جان دادن، چه چیز دوست داشتنی پیش آمده است که انسان
به خاطر آن شادمان شود تا آنجا که اشک شوق بریزد؟
شما تا به حال هر چه در مورد مرگ شنیده‌اید این بوده است که سخت ترین
لحظه‌ها برای انسان، موقعی است که انسان می خواهد جان بدهد و از این دنیا به
سوی آخرت سفر کند و برای همین می گویی: آقای نویسنده! حتماً اشتباه کردی،
آن گریه دوست تو، گریه غم و اندوه بوده است.

حالا که این طور شد من حدیثی را برایت نقل می‌کنم:
یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت در مورد گریه مؤمن هنگام جان
دادن، سؤال کرد.

سؤال او این بود: برآستی چرا مؤمن هنگام مرگ، اشک می‌ریزد؟
امام صادق علیه السلام در جواب او فرمود:

آن لحظه‌ای که مؤمن، نگاه می‌کند و می‌بیند رسول خدا صلی الله علیه و آله، به بالین او
آمده است، اشک شوق می‌ریزد!

بعد امام صادق علیه السلام فرمود:

آری! انسان هنگامی که عزیز خود را [که به او خیلی علاقه دارد] می‌بیند،
اشک شوق می‌ریزد.^۳

خواننده محترم!

دوست من، حاج حسین، یک عمر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام عشق
می‌ورزید و زندگی خود را وقف خدمت به این خاندان کرده بود، اکنون که همه از او
دل بریده‌اند، اکنون که دیگر هیچ کس، نمی‌تواند برای او کاری بکند، ناگهان
چشم خود را باز می‌کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنار خود می‌بیند، پس حق دارد اشک
شوق بریزد!

جانم به فدای آن چهارده نور پاک که دوستان خود را در سخت‌ترین لحظه‌ها
فراموش نمی‌کنند!^۴

به سوی ما بشتاب!

حتماً تا به حال نام «ابوحمزه ثمالی» را شنیده‌اید؟
او یکی از یاران امام سجاد و امام باقر علیهما السلام بود.
او کسی است که دعای امام سجاد علیه السلام را در شب‌های ماه رمضان برای ما نقل کرده است.

یاد شب‌های ماه رمضان به خیر!
نمی‌دانم به معانی دعا‌هایی که خوانده‌ای توجه کرده‌ای؟

بار خدایا!

امید ما را ناامید نکن، ما معصیت کردیم؛ ولی به عفو و بخشش تو امیدواریم،

پس گناهان ما را ببخشای.^۵

بعد از وفات امام سجاد علیه السلام، ابوحمزه برای دیدن امام باقر علیه السلام و بیعت با آن
حضرت به سوی مدینه حرکت می‌کند.

راه طولانی کوفه تا مدینه پیش روی اوست و او این همه راه را به عشق زیارت
امام خویش، طی می‌کند.

سفر سخت و طاقت فرسایی است، بیابان‌های خشک را باید پشت سر گذاشت. این سفر مدت‌ها طول می‌کشد؛ اما ابو حمزه، با عشقی بزرگ، قدم برمی‌دارد و به سوی مدینه پیش می‌رود.

دیگر به نزدیکی‌های مدینه رسیده‌ایم، آن سیاهی‌هایی که می‌بینی نخلستان‌های مدینه است.

اینجا مدینه است، کعبهٔ دل‌های عاشق اهل بیت علیهم‌السلام!

ابو حمزه به زیارت قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشرف می‌شود و در مسجد پیامبر نماز می‌خواند.

دیگر وقت آن رسیده است که او خدمت امام باقر علیه‌السلام برسد، برای همین به سوی خانهٔ امام حرکت می‌کند.

ابو حمزه خدمت امام شرفیاب می‌شود و با نهایت ادب و تواضع در حضور امام می‌نشیند.

نمی‌دانم چه می‌شود که ابو حمزه به یاد مرگ می‌افتد، شاید او هم از مرگ هراسی به دل دارد.

برای همین لب به سخن می‌گشاید و می‌گوید:

ای پسر رسول خدا! مرگ برای شیعیان شما چگونه خواهد بود؟

امام در جواب او می‌فرماید:

آیا می‌خواهی تو را بشارتی بزرگ بدهم؟ بدان! هنگامی که مرگ دوستان ما

فرا برسد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان علیه‌السلام به بالین آنها حاضر می‌شوند.

رسول خدا در لحظهٔ جان دادن شیعهٔ ما، کنار او می‌نشیند و به او می‌فرماید:

آیا مرا می‌شناسی؟ من رسول خدا هستم!

بدان که آخرت برای تو بهتر از دنیا است.

اکنون دیگر جای هیچ ترس و نگرانی نیست و جز خوبی و خیر در

انتظار تو نیست!

به سوی ما بشتاب.^۶

اشک در چشمان ابو حمزه حلقه زده بود، او در این فکر بود که مرگ برای شیعه

واقعی، چقدر زیبا و دلنشین است، و براستی این بزرگ‌ترین خبر خوشی است که

ابو حمزه تاکنون شنیده است.

خداحافظ ای غم و غصه

براستی هدف خداوند از آوردن ما به این دنیا چه بوده است؟

چرا زندگی این دنیا همواره با بلا و گرفتاری آمیخته است؟

حتماً سخن حضرت علی علیه السلام را شنیده‌ای که فرمود:

«ذَا رُبَّ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةً.»

این دنیا، خانه‌ای است که همیشه با بلا و مصیبت همراه است.^۷

جالب آنکه هرچه انسان به خدا نزدیک‌تر شود، بلای بیشتری نصیب او می‌شود.

به نظر شما علت گرفتار شدن مؤمن به بلا چیست؟ خدا، روح ما را در عالم قدس و ملکوت خود آفرید؛ ولی او می‌دانست این انسان ممکن است دچار غرور شود و هیچ چیز مانند این غده سرطانی غرور نمی‌تواند مانع کمال انسان شود. برای همین بود که خدا روح ما را به این دنیای خاکی آورد، دنیایی که با بلا و گرفتاری آمیخته است.

در این دنیا، روح ما با این بلاها و گرفتاری‌ها درمان می‌شود و آن بیماری غرور و خودبینی، آرام آرام از بین می‌رود.

یادت هست چندروز پیش به سردرد شدیدی مبتلا شدی؟ یادت هست که یک درد دندان، چگونه تو را کلافه کرد؟ همه این گرفتاری‌ها مانند پادزهری است که روح تو را از بیماری غرور نجات می‌دهد.

آری! حال هرچه به خدا نزدیک‌تر می‌شوی، هرچه در این درگاه مقام بیشتری پیدا می‌کنی، می‌بینی که به بلاهای بیشتری گرفتار می‌شوی، همه اینها برای این است که تو می‌خواهی مهمان درگاه خداوند شوی، برای همین باید آلودگی‌ها از روح و جان تو زدوده شود.

آیا می‌دانی چگونه روح ما از آلودگی‌های گناه و معصیت پاک می‌شود؟ همان‌طور که جسم انسان با حمام رفتن پاک و تمیز می‌شود، روح انسان هم با قرار گرفتن زیر دوش بلا، پاک می‌شود.

پس از امروز به بعد، با چشمی دیگر به بلا و گرفتاری نگاه کن! به هر حال، دنیا، جایگاه بلا و گرفتاری مؤمن است و خوشا به حال کسی که این مرحله زندگی خود را با سعادت پشت سر بگذارد و با خوشحالی تمام به سوی سفر آخرت برود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

چون لحظه مرگ مؤمن فرامی‌رسد ندایی به گوش او می‌رسد که از غم و

غصه دنیا راحت شدی.^۸

آری! موقعی که مرگ فرا برسد پایان گرفتاری و بلای مؤمن است، او دیگر پاک شده و روح او صفا پیدا کرده و مانند پرنده‌ای که اسیر قفس بوده است آزاد می‌شود و دعوت خداوند را اجابت می‌کند.

مؤمن در لحظه مرگ از همه آلودگی‌های روحی پاک شده است و اکنون می‌تواند در عالم ملکوت به کمال خود ادامه دهد.

آمده‌ام تا تو را یاری کنم

«عُقْبَه» یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود و به آن حضرت بسیار علاقه داشت. او یک روز همراه دوست خود «مُعَلِّی» به خانه امام صادق علیه السلام رفت. امام صادق به عُقْبَه فرمود:

ای عقبه! آگاه باش که خداوند متعال، فقط اعمال شیعیان ما را قبول می‌کند و اعمال دشمنان ما مورد قبول درگاه خداوند واقع نمی‌شود. به خدا قسم! شیعه ما لحظه جان دادن، با منظره‌ای روبه‌رو می‌شود که او را بسیار خوشحال می‌کند و باعث روشنی چشم او می‌شود.

امام صادق علیه السلام چون سخنش به اینجا رسید سکوت کرد. برآستی شیعه اهل بیت علیهم السلام در لحظه جان دادن چه می‌بینند و چه می‌شنوند؟ چرا امام صادق علیه السلام پرده از این راز بر نمی‌دارد؟ همه آنهایی که نزد امام هستند مانند تو مشتاق‌اند تا بقیه کلام امام صادق علیه السلام را بشنوند.

نمی‌دانم چرا امام صادق علیه السلام به سکوت خود ادامه می‌دهد. عُقْبَه می‌گوید:

من به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

ای پسر رسول خدا!

لحظه جان دادن، شیعه شما چه چیزی می بیند؟

امام در جواب او فقط پاسخ می دهد که شیعه ما می بیند آنچه را باید ببیند.
عقبه یازده بار سؤال خود را تکرار می کند و هر بار هم فقط همین جواب کوتاه را
از امام صادق علیه السلام می شنود.

براستی چرا امام در این یازده بار، جواب عقبه را به صورت کامل نمی دهد؟
آیا امام می خواهد ببیند میزان عشق و علاقه عقبه به فهمیدن معارف دین تا
چه اندازه است؟

براستی کدام یک از ما این چنین، مشتاق شنیدن حدیث بوده ایم؟
لحظاتی می گذرد، این بار امام صادق علیه السلام، عقبه را صدا می زند و به او می فرماید:
ای عقبه!

تو آن قدر سؤال را تکرار کردی که تا جواب خود را نشنوی آرام نداری.

عقبه پاسخ می دهد:

ای پسر رسول خدا!

آنچه از شما می شنوم جزء دین من است و من حاضر جان خود را در راه

دین خود بدهم!

خواننده محترم!

بین که شیعیان واقعی چگونه بودند و چقدر به فهمیدن، اهمیت می دادند و آن
را جزء دین خود می دانستند!

براستی جامعه ما چقدر از دین واقعی فاصله گرفته است، در آن روزگاریها، هرچه
یک نفر به اهل بیت علیهم السلام نزدیک تر می شد عشق و شوقش به شنیدن و فهمیدن

نیز بیشتر می‌شد؛ اما چه شده است که عده‌ای در جامعه ما خیال می‌کنند هرچه به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک‌تر شوند باید دیوانه‌تر شوند!
 به هر حال، عقبه در حضور امام اشک ریخت و گریه کرد!
 این گریه برای این است که او می‌خواهد حدیث و کلام امام صادق علیه‌السلام را به صورت کامل بشنود!
 خدایت رحمت کند ای عقبه!

تو چه تصویر زیبایی از شیعه واقعی برای تاریخ ترسیم کردی!
 و شاید اگر امام صادق علیه‌السلام در همان لحظه اول، جواب عقبه را می‌داد، این تصویر زیبای عشق به شنیدن حدیث در تاریخ ثبت نمی‌شد.
 امام صادق علیه‌السلام چون گریه عقبه را می‌بیند رو به او می‌کند و سخن خویش را ادامه می‌دهد:

شیعه ما در لحظه جان دادن، دو نفر را می‌بیند!
 آن‌گاه عقبه این سؤال را مطرح می‌کند که شیعه واقعی در لحظه جان دادن، چه کسانی را می‌بیند؟

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ او می‌فرماید:
 شیعه ما، در لحظه آخر، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام را می‌بیند.
 عقبه می‌پرسد:

آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام با مؤمن سخنی هم می‌گویند؟
 امام می‌فرماید:

آری! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام نزد مؤمن حاضر می‌شوند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌آید و کنار مؤمن می‌نشیند و حضرت علی علیه‌السلام پایین پای مؤمن، می‌نشیند.

خواننده محترم! آیا شما به عیادت بیماری رفته‌اید که به او خیلی علاقه داشته باشید، حتماً کنار او می‌نشینید و سعی می‌کنید صورت خود را به صورت او نزدیک کنید، برای همین خم می‌شوید و درحالی که به او نزدیک شده‌اید با او سخن می‌گویید.

امام صادق علیه السلام در ادامه سخن خود می‌فرماید:

آن وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله به بالین مؤمن می‌آید، آن حضرت صورت خود را نزدیک صورت مؤمن برده، به او می‌فرماید:

ای دوست خدا! تو را بشارت باد که من رسول خدا هستم.

آگاه باش که من برای تو بهتر از همه دنیا هستم!

بعد از آن رسول خدا از کنار مؤمن برمی‌خیزد و حضرت علی علیه السلام کنار مؤمن می‌نشیند و به او می‌فرماید:

ای دوست خدا! شاد باش و غم مخور که من همان علی بن ابی طالب

هستم که همواره مرا دوست می‌داشتی.

من آمده‌ام تا تو را یاری کنم.^۹

جانم به فدای تو ای مولای مهربان که در آن لحظه حساس، دوستان خود را

تنها نمی‌گذاری!

سخن امام صادق علیه السلام تمام می‌شود و اشک در چشم عقبه حلقه می‌زند، او در

این فکر است که چه موقع لحظه مرگ او فرامی‌رسد تا جمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و

حضرت علی علیه السلام را نظاره‌گر باشد.

با آن اضطراب بزرگ چه کنم؟

یکی از نیازهای عاطفی انسان، نیاز به دوست داشتن است به این معنی که انسان همواره سعی می‌کند به محبوبی عشق بورزد و احساس زیبای عشق خویش را نسبت به او نشان بدهد.

سلامت روانی انسان در گرو برآورده شدن این نیاز است و معمولاً انسان‌هایی که نتوانسته‌اند برای خود محبوبی راستین بیابند دچار مشکلات روحی می‌شوند؛ چراکه روحیه لطیف دوست داشتن از وجود آنان رخ برمی‌بندد و با یک خلأ عاطفی روبه‌رو می‌شوند.

انسانی که گرفتار زندگی ماشینی شده است و همواره خود را اسیر تکنولوژی می‌بیند نیاز بیشتری دارد که به محبوبی عشق بورزد.

اما سخن اینجا است که هرچه این محبوب کامل‌تر باشد انسان نیز به کمال بیشتری کشیده می‌شود.

در دستورات دینی ما همواره به این نکته اشاره شده است که محبت به اهل بیت علیهم‌السلام اساس دین است و در واقع این محبت، تنها سرمایه جاودانی ما

است، به‌گونه‌ای که این محبت در دنیا برای ما آرامش و صفای روح را به ارمغان می‌آورد و در آخرت هم باعث نجات ما خواهد شد.^{۱۰}

به‌هرحال، عشق به چهارده معصوم علیهم‌السلام، سرمایه‌گران قدری است که به ما ارزانی شده و ما باید شکرگزار آن باشیم و تلاش کنیم از این سرمایه، برای رشد و تعالی خود و جامعه، بهره ببریم.

سؤال این است که ما چه موقع به محبت اهل بیت علیهم‌السلام، بیشتر نیاز داریم؟

آیا مایل هستید جواب این سخن را از امام صادق علیه‌السلام بشنوید؟

آن حضرت به شیعیان خود فرمودند:

در موقع جان دادن، آن لحظه‌ای که روح از جسم شما خارج می‌شود، به

محبت ما، بیشترین نیاز را خواهید داشت.^{۱۱}

اکنون تصور کن، آن لحظه‌ای که مرگ فرارسیده و عزرائیل برای قبض روح آمده است.

آن موقعی که دیگر زبانت بند آمده است و قدرت حرف زدن نداری!

آن زمانی که هیچ‌کس از فرزند و همسر و دوست نمی‌تواند به تو کمک کنند!

در آن هنگام، دنیا در چشم تو تیره و تار می‌شود و آرام‌آرام باید از این دنیا دل

بکنی و به دنیای تازه‌ای قدم بگذاری که نسبت به آن هیچ شناختی نداری!

درست در همان لحظه است که محبت و علاقه‌تو به اهل بیت علیهم‌السلام، مایه نجات

تو می‌شود و غم از دل تو می‌زداید، چرا که این عشق به اهل بیت علیهم‌السلام، گنجی

بزرگ است که در قلب خود پس‌انداز کرده‌ای.

آیا به یاد می‌آوری هر وقت ماه محرم می‌شد در مجالس عزاداری امام

حسین علیه السلام شرکت می‌کردی و به عشق اهل بیت علیهم السلام، اشک می‌ریختی؟
یادت هست چگونه با سختی به سفر کربلا رفتی و ضریح شش گوشهٔ امام
مظلومان را زیارت کردی؟

آن کارهای زیبای تو همه در این لحظهٔ جان دادن برای تو فایده‌ای بس بزرگ
دارد و آن فایده این است که ترس از مرگ را از دل تو می‌زداید.
چرا امام صادق علیه السلام در این کلام خود، عشق به اهل بیت علیهم السلام را مایهٔ برطرف
شدن ترس از مرگ معرفی می‌کند و نسبت به بقیهٔ فایده‌های این محبت سکوت
می‌نماید؟

من مدت زیادی به این موضوع فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که در آن
لحظه‌های حساس جان دادن، هیچ چیز مانند محبت به اهل بیت علیهم السلام به درد ما
نمی‌خورد.

آری! در آن لحظه، محبت اهل بیت علیهم السلام کار خود را می‌کند و این ترس و
اضطراب را برطرف می‌کند.

امروزه روان‌شناسان برای درمان اضطراب در زندگی، مطالعه و تحقیق کرده و
به نتایج جالبی هم رسیده‌اند.

اما مطالعات آنها هرچه خوب باشد فقط در محدودهٔ همین زندگی دنیایی است و
نمی‌تواند آن اضطراب بزرگ لحظهٔ جان دادن را برطرف کند.

براستی اگر بخواهیم برای رفع اضطراب کاری بکنیم خوب است بکوشیم تا آن
اضطراب بزرگ را درمان کنیم! اضطراب لحظهٔ جان دادن!

مکتب شیعه برای درمان آن اضطراب بزرگ نسخه‌ای زیبا پیچیده است.

از امروز بیایم در عشق و محبت خود به اهل بیت علیهم السلام راستین باشیم و تلاش کنیم شیعه واقعی آنها باشیم و گرد معصیت و گناه نگردیم.

و اگر اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشیم، دیگر در لحظه جان دادن، هراسی نخواهیم داشت؛ چراکه به بالین ما عزیزی می آید که از همه روان شناسان دنیا بهتر است!

او می آید تا اضطراب ما را درمان کند، او قدرتی خدایی دارد، کلام او اثری عجیب دارد!

اصلاً دیدن او، درمان هر غم و اندوهی است و زیارتش شادمانی را به دل می آورد.

نمی دانم او را شناختی یا نه؟

کسی که تو یک عمر دم از عشق و محبت او زدی، اکنون که می خواهی جان بدهی تو را تنها نمی گذارد!

این لحظه، لحظه تنهایی تو است و او خود می داند که تو چقدر به نگاه او محتاج هستی!

برای همین به کمک تو می آید و با تو سخن می گوید که نترس من با تو هستم!
و آن لحظه ای که تو صدای او را بشنوی و جمالش را ببینی، دیگر غمی به دل نداری، مرگ برای تو شیرین می شود؛ چراکه در لحظه جان دادن، محبوب خود را می بینی، صدایش را می شنوی، بوی خوش او را احساس می کنی، مهربانی او را نگاه می کنی!

و اشک شوق می ریزی؛ چون باور نمی کنی که مولایت این قدر مهربان باشد که

بر بالین تو بیاید!

و تو باور نمی‌کنی که مولایت، مهمانت شده باشد.

در حیرتی بس بزرگ باقی می‌مانی!

مانده‌ای چه کنی، چه بگویی!

و مولای تو که این صحنه را می‌بیند به تو می‌گوید:

من همان علی بن ابی طالبی هستم که همواره دوستم می‌داشتی.^{۱۲}

و اکنون شک تو به یقین مبدل گشته است. آری، مولایت به دیدارت آمده است

و تو فقط اشک می‌ریزی!

به صورت مولای خود خیره می‌شوی و با قطرات اشک از او تشکر می‌کنی!

تو سعادت‌مند شدی!

نمی‌دانم مرا می‌شناسی یا نه؟

من «سعیدبن یسار» هستم و در شهر کوفه زندگی می‌کنم و از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام بوده و بارها خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیده‌ام و از آن حضرت احادیثی را نقل کرده‌ام و همه علمای شیعه، مرا شخصی راستگو و مورد اعتماد می‌دانند.^{۱۳} آیا می‌خواهید شما را با زکریا آشنا سازم؟

«زکریابن سابور» یکی از دوستان بسیار صمیمی من بوده و او هم انسانی مورد اعتماد است.^{۱۴}

من و او روزگاران زیادی را با هم سپری کردیم و در راه نشر احادیث و سخنان امام صادق علیه‌السلام تلاش‌های زیادی نمودیم.

چند روزی است که زکریا در بستر بیماری است و من گاه به او سر می‌زنم؛ اما امروز خبردار شدم که حال او بدتر شده است و برای همین باعجله خود را به خانه او رساندم.

هنگامی که وارد خانه او شدم، دیدم فرزندان و دوستان، گرد او جمع شده‌اند و گریه

می‌کنند.

من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم؛ چراکه من یکی از بهترین دوستان خود را از دست می‌دادم.

جلو رفتم و کنار بستر او نشستم، هرچه با او سخن گفتم جوابی نداد، برای همین اشک در چشمان من حلقه زد.

اما ناگهان دیدم زکریا دست راست خود را باز کرد و به سوی بالا آورد، مثل اینکه می‌خواست با کسی دست بدهد.

و بعد یک جمله گفت:

دست من سعادت‌مند شد یا علی!

من منظور او را نفهمیدم، براستی منظور او چه بود؟

او با چه کسی سخن گفت؟

در آنجا کسی که نام او علی باشد نبود.

من در این فکر فرو رفته بودم که معنای این کار زکریا چه بود.

بعد از لحظاتی روح زکریا به سوی عالم باقی شتافت و صدای گریه و ناله از منزل او بلند شد.

وقتی مردم خبر وفات زکریا را شنیدند، جمع شدند و ما بدن او را غسل داده، کفن کردیم و بدن او را به خاک سپردیم.

اما برای من این سؤال مانند یک معمای بی‌جواب باقی ماند که آن لحظه آخر

عمر، زکریا با چه کسی حرف زد؟

منظور او از آن جمله چه بود؟

با خود گفتم خوب است به مدینه سفر کنم و به زیارت امام صادق علیه السلام شرفیاب

شوم و امام خود را ملاقات کنم و از آن حضرت درباره جریان زکریا، توضیح بخواهم.

بنابراین برای سفر به مدینه آماده شدم و به سوی مدینه حرکت کردم. بعد از زیارت قبر رسول خدا ﷺ، به خانه امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و بعد از سلام و عرض ادب، خدمت حضرت نشستیم.

گویا خبر وفات زکریا به امام صادق علیه السلام رسیده بود، پس آن حضرت فرمود:

به من خبر بده که هنگام جان دادن زکریا، از او چه شنیدی؟

من گفتم:

آقای من!

من در آخرین لحظات، بر بالین زکریا حاضر بودم، او دست خود را باز کرد،

گویی می خواست با کسی دست بدهد و بعد چنین گفت:

دست من سعادت مند شد یا علی!

امام صادق علیه السلام فرمود:

به خدا قسم، در آن لحظه زکریا، حضرت علی علیه السلام را دیده است!

حالا من فهمیدم که منظور زکریا چه بوده است!

زکریا در لحظه مرگ، حضرت علی علیه السلام را دیده بود؛ چرا که آن حضرت به شیعیان

خود قول داده است در لحظه جان دادن به دیدن آنها بیاید!

خوشا به حالت ای زکریا که در لحظه جان دادن مولای خود را دیدی و جان

دادی!

چرا من از این نکته غافل بودم!

زکریا در لحظه جان دادن با حضرت علی علیه السلام حرف می زد!

آری! او دست خود را باز کرد چون می‌خواست با حضرت علی علیه السلام دست بدهد و چون دست او در دستان مهربان مولایش قرار گرفت گفت:

دست من سعادت‌مند شد!

او گرمای مهربانی و وفاداری مولای خویش را با دست خود لمس کرد؛ برای همین بود که با آن جمله از سعادت خویش خبر داد.^{۱۵}

مولای من! مرا تنها نگذار

نمی‌دانم نام «سید حمیری» را شنیده‌ای یا نه؟
سید حمیری شاعری بلندمرتبه بود که عشق و علاقه‌ی زیادی به حضرت
علی علیه السلام داشت و همواره فضائل آن حضرت را با شعر بیان می‌کرد.
او در زمان امام صادق علیه السلام زندگی می‌کرد و اشعار پرمحتوا و دلنشین او به زبان
عربی نقش مهمی در ترویج مکتب اهل بیت علیهم السلام داشت و امام صادق علیه السلام او را به
«سید شاعران» خطاب کرد.^{۱۶}

اشعار او در مدح و فضیلت حضرت علی علیه السلام، زبانزد همه بود.
اکنون سید حمیری بیمار است و همه از شفای او ناامید شده‌اند.
آیا موافقی با هم به عیادت این شاعر نامدار شیعه برویم؟
وارد خانه‌ی او می‌شویم، تمام آشنایان و همسایگان او به خانه‌ی او آمده‌اند.
شیعیان خبردار شده‌اند که آخرین لحظه‌های عمر آن شاعر بزرگ است؛ برای
همین همه به دیدن او آمده‌اند.
از شما چه پنهان بعضی از ناصبی‌ها هم آمده‌اند ببینند سید چگونه جان

می دهد.

ناصری ها را می شناسی؟ همان هایی که دشمنی حضرت علی علیه السلام را به دل دارند!

نمی دانم سر و کله اینها برای چه اینجا پیدا شده است!

چه کسی به آنها خبر داده است؟

آنها که به خون سید حمیری تشنه اند، پس برای چه به عیادت او آمده اند؟ شاید اینها آمده اند تا مرگ سید حمیری را جشن بگیرند؛ برای اینکه سید حمیری مثل خاری در چشم شان بود.

سید حمیری همواره فضائل حضرت علی علیه السلام را برای مردم بازگو می کرد، برای همین، مرگ او، موجب شادی دشمنان شیعه می شود.

به هر حال، مرگ به سراغ همه می آید. اکنون سید حمیری در بستر افتاده است و مردم صورت زیبایی او را می بوسند و با او سخن می گویند؛ اما او را دیگر توان سخن گفتن نیست.

نگاه کن!

در صورت سید حمیری، نقطه سیاهی پدیدار می شود و آرام آرام، این سیاهی به پیش می رود تا اینکه همه صورت سید سیاه می شود!

این خبر خوشایندی نیست!

سید حمیری که یک مدافع بزرگ مکتب شیعه است، چرا اکنون صورتش سیاه شده است؟

نگاه کن ببین ناصر ها چقدر شاد هستند و فریاد می زنند:

دیدید که سید حمیری رویش سیاه شد؟

چرا مولایش او را کمک نمی‌کند؟
ما به سید گفته بودیم دست از عقیده خود بردارد؛ اما گوش نکرد، اکنون
سزای کار خویش را می‌بیند!
همه دوستان سید ناراحت هستند، واقعاً چه شده است، چرا صورت سید در این
لحظه‌های آخر، سیاه شده است؟
شیعیان سر خود را پایین انداخته‌اند و از ناصبی‌ها خجالت می‌کشند.
غم و غصه از دست دادن سید حمیری از یک طرف و زخم زبان ناصبی‌ها
از سوی دیگر، همه را کلافه کرده است.
خدایا! چه کنیم؟ جواب این ناصبی‌ها را چه بدهیم؟
نگاه کن، در صورت سیاه سید حمیری، نقطه روشن و سفیدی ظاهر می‌شود و
آرام آرام تمام صورت سید را می‌گیرد!
صورت سید روشن و نورانی می‌شود!
مردم! نگاه کنید صورت سید نورانی شد!
مردم هجوم می‌آورند، آری! صورت او مثل ماه می‌درخشد!
خنده بر لب‌های سید نشست است! سید حمیری می‌خندد!
او می‌خواهد حرف بزند!
این قدر سرو صدا نکنید!
مردم! آرام باشید، سید می‌خواهد سخن بگوید.
همه ساکت می‌شوند تا آخرین سخن سید را بشنوند!
همه به گوش باشید، قلم و دوات بیاورید آخرین کلام او را بنویسید!
كَذَبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنْجِيَ مُحِبَّهُ مِنْ هَنَاتِ

چقدر در اشتباه هستند کسانی که خیال می‌کنند حضرت علی علیه السلام، دوست خود را در سختی‌ها تنها می‌گذارد!
 خداوند به خاطر مولایم علی علیه السلام، از گناهانم چشم‌پوشی کرد!
 همه شیعیان شاد و دشمنان اهل بیت علیهم السلام، شرمند شدند و سر خود را پایین انداختند.

آری! حضرت علی علیه السلام دوستان خود را تنها نمی‌گذارد، وفا از آن حضرت، درس وفا آموخته است، چگونه می‌شود که او دوستان خود را فراموش کند؟!

بعد سید زیر لب چنین زمزمه کرد:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ

أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

و آن‌گاه سید حمیری جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۱۷}

آیا صدای مهربان جبرئیل را می شنوی؟

جبرئیل یکی از فرشتگان است و در درگاه خداوند مقامی بس بزرگ دارد. او امین وحی است و کتاب‌های آسمانی را برای پیامبران می‌آورد، همان‌طور که قرآن را از طرف خداوند بر پیامبر ما نازل کرد.

اکنون سؤال من این است بعد از اینکه نزول قرآن تمام شد آیا باز هم جبرئیل به روی زمین می‌آید؟

خیلی‌ها خیال می‌کنند جبرئیل فقط کار نزول وحی را انجام می‌دهد و برای همین در جواب من می‌گویند جبرئیل، دیگر به زمین نمی‌آید؛ چون پیامبر ما آخرین پیامبر بود و دیگر هیچ کتاب آسمانی، نازل نخواهد شد.

البته درست است که جبرئیل هرگز برای آوردن وحی به زمین نخواهد آمد، اما او برای انجام کارهای دیگر به زمین می‌آید.

نمی‌دانم شنیده‌ای هنگامی که مؤمنی می‌خواهد جان بدهد جبرئیل هم بر بالین او حاضر می‌شود؟

حتماً سؤال می‌کنی در لحظه جان دادن مؤمن، جبرئیل برای چه به بالین مؤمن

می آید؟

جریان از این قرار است: هنگامی که عزرائیل (مأمور قبض روح انسان‌ها) می‌خواهد برای گرفتن جان مؤمن بیاید، جبرئیل نیز همراه او می‌آید. مؤمن نگاه می‌کند می‌بیند لحظه جان دادن او فرارسیده است؛ اما قبل از هرچیز جبرئیل به عزرائیل می‌گوید:

ای عزرائیل!

این کسی که می‌خواهی جانش را بگیری، رسول خدا ﷺ و خاندان پاک او را دوست دارد، پس تو هم او را دوست داشته باش و با او مهربان باش.^{۱۸} آری! جبرئیل می‌آید تا به عزرائیل سفارش کند با مؤمن، مهربان باشد و تو خود فکر کن که این سفارش جبرئیل چقدر می‌تواند مایه آرامش مؤمن شود، در آن لحظه حساس، مؤمن چون صدای آرام و مهربان جبرئیل را می‌شنود ترس او برطرف می‌شود!

مرگ آسوده در پرتو ایمان

به امام رضا علیه السلام خبر دادند که یکی از یاران شما، در حال جان دادن است و لحظه‌های سختی را پشت سر می‌گذارد.

امام رضا علیه السلام تا این سخن را شنید تصمیم گرفت به عیادت او برود، پس همراه با یاران خود به سوی خانه آن شخص حرکت کرد.

امام وارد خانه شد و کنار بستر آن بیمار نشست و به او فرمود:

حال شما چگونه است؟

او در پاسخ گفت که دیگر عمرم به سر آمده است و مرگ به زودی به سراغم می‌آید.

امام رضا علیه السلام فرمود:

مرگ را چگونه می‌دانی؟

او در پاسخ گفت که مرگ را بسیار سخت و دردناک می‌دانم.

امام علیه السلام فرمود:

ایمان خود را به خدا و ولایت ما اهل بیت محکم کن، که مرگ را آسوده

خواهی یافت.

اینجا بود که آن مرد، زیر لب، اعتقاد به یگانگی خدا و محبت اهل بیت علیهم السلام را زمزمه کرد.

لحظاتی گذشت، ناگهان آن مرد به امام رضا علیه السلام گفت:

اینان فرشتگان الهی هستند که برایم هدیه‌های گران‌بهای بهشتی آورده‌اند، آنان در حضور شما ایستاده‌اند، آیا به آنها اجازه می‌دهید بنشینند.

و امام رضا علیه السلام فرمود:

ای فرشتگان! می‌توانید بنشینید.

همه نگاه‌ها متوجه این مرد شده بود، خوشا به حال او که در این لحظه آخر چنین سعادت‌مند شده است که امام رضا علیه السلام و فرشتگان الهی بر بالین او آمده‌اند. لحظاتی گذشت و این مرد چشمان خود را روی هم گذاشت و در آرامش فرورفت.

ناگهان چشمان خود را باز کرد و به امام رضا علیه السلام گفت:

این رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همراه حضرت علی و امام حسن و امام حسین

و بقیه امامان علیهم السلام، بر بالین من آمده‌اند.

این آخرین سخن آن مرد بود و بعد از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد.^{۱۹}

دعوت‌نامه‌ای از سوی خدا

خیلی طبیعی است که ما مرگ را خوش نداشته باشیم؛ زیرا با فرارسیدن مرگ، باید از این دنیا دل‌کنده؛ وارد دنیایی شویم که هیچ شناختی از آن نداریم. اما من در اینجا می‌خواهم پرده از حقیقتی بردارم و آن این است که بالاخره همه انسان‌های مؤمن، روزی، عاشق مرگ می‌شوند. براستی چند نفر را می‌شناسید که مرگ را دوست داشته باشند تا چه رسد به اینکه عاشق مرگ باشند؟! شاید خیال کنیم همه افرادی که مرگ را دوست ندارند، مؤمن واقعی نیستند چون مؤمن واقعی مرگ را دوست دارد. اما من می‌خواهم بگویم که خیلی از همین مردم عادی، روزی عاشق مرگ می‌شوند. آری! نشانه مؤمن این است که عاشق مرگ باشد اما در چه موقعی و در کجا؟ امام صادق علیه السلام در سخن خود به این نکته اشاره می‌کند که در لحظه جان‌دادن، مؤمن عاشق مرگ می‌شود.

پس اگر ما الآن مرگ را دوست نداشته باشیم، عیبی نیست، مهم، آن لحظه‌های آخر است که عاشق مرگ شویم.
 آری! مؤمن در آخرین لحظه‌های زندگی این دنیا، مرگ برایش از هر چیز شیرین تر می‌شود و این وعده خداوند است.

دیگر وقت آن شده است که برای شما سخن امام صادق علیه السلام را بیان کنم.
 «سدیر» یکی از یاران امام صادق علیه السلام است، یک روز او از آن حضرت سؤال کرد:
 ای پسر رسول خدا، جانم به فدای شما! من سؤالی دارم و آن این است که
 آیا مؤمن، مرگ را بد می‌شمارد؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

نه، به خدا قسم، مؤمن مرگ را بسیار دوست دارد!
 چون عزرائیل برای گرفتن جان مؤمن می‌آید، در آغاز، مؤمن دچار هراس می‌شود؛

اما عزرائیل به سخن درمی‌آید و خطاب به مؤمن می‌گوید:

نترس و هراس نداشته باش؛ زیرا من از پدر، نسبت به تو مهربان‌تر
 خواهم بود.

ای مؤمن! چشم خود را باز کن!

نگاه کن!

این رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آنها هم حضرت علی و حضرت زهرا و
 امام حسن و امام حسین و بقیه امامان علیهم السلام هستند که به دیدن تو
 آمده‌اند.

پس مؤمن چشم خود را باز می‌کند و می‌بیند که چهارده معصوم علیهم السلام کنار اویند!

آن گاه صدایی به گوش مؤمن می‌رسد.

خدایا! این صدای کیست؟

این صدای فرشته‌ای از فرشتگان الهی است که مأمور است تا این کلام خدا را به گوش مؤمن برساند.

آری! خدای متعال دستور داده است تا این فرشته از طرف او با مؤمن چنین بگوید:

ای بنده من!

به سوی پروردگار خود باز گرد تا با بندگان خوب من (چهارده

معصوم علیهم‌السلام) همراه باشی و وارد بهشت من گردی.

مؤمن چون این صدا را می‌شنود که خدای متعال او را به سوی خود فرامی‌خواند و از او دعوت می‌کند تا در بهشت او مسکن گزیند، مرگ را در کام خود شیرین می‌یابد و عاشق مرگ می‌شود.

آری! اینجاست که دری به سوی بهشت، مقابل دیدگان مؤمن، ظاهر می‌شود و او جایگاه و منزل خود را در بهشت می‌بیند.

امام صادق علیه‌السلام در آخر سخن خود می‌فرماید:

در آن هنگام هیچ چیز نزد مؤمن دوست‌داشتنی‌تر از جان دادن نیست.^{۲۰}

دعایی برای لحظه آخر

به پیامبر ﷺ خبر دادند یکی از یاران شما، آخرین لحظه‌های عمر خود را سپری می‌کند.

آن حضرت با شنیدن این خبر از جا بلند شدند و همراه گروهی از یاران خود به سوی خانه او حرکت کردند.

پیامبر ﷺ وارد خانه شدند و کنار بستر او قرار گرفتند؛ اما او در حالتی بود که متوجه حضور آن حضرت نشد؛ زیرا لحظه‌های جان دادن را به‌سختی سپری می‌کرد.

پیامبر ﷺ با دیدن این منظره، ناراحت شدند و به عزرائیل فرمودند:

ای عزرائیل! فرصتی به این مرد بده تا با او سخن بگویم.

و تو خود می‌دانی که پیامبر ﷺ می‌تواند عزرائیل را ببیند و با او سخن بگوید و سخن آن حضرت هم مورد قبول عزرائیل واقع می‌شود؛ چراکه همه فرشتگان مأمورند به دستورات پیامبر گوش فرادهند.

بعد از اینکه سخن پیامبر ﷺ با عزرائیل تمام شد همه دیدند کم‌کم حال آن مرد بهتر و بهتر شد تا اینکه به شرایط عادی بازگشت. آن مرد چشم خود را باز کرد و دید وجود مقدس پیامبر ﷺ کنار او نشسته است، پس خدمت آن حضرت سلام کرد.

پیامبر ﷺ در حالی که لبخندی دلنشین بر لب داشت به او فرمودند:

چه خبر؟ در آن حالت چه می‌دید؟

آن مرد گفت:

ای رسول خدا!

صحنه عجیبی بود، در آن حال، تاریکی و سیاهی را می‌دیدم که به سوی من می‌آمد.

آن مرد در زندگی خود گناهانی انجام داده بود که در لحظه مرگ به شکل سیاهی در مقابلش ظاهر شده و او را غرق ترس و وحشت کرده بودند. پیامبر که جواب آن مرد را شنیدند به او فرمودند:

این دعایی را که من می‌گویم بخوان:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْاصِيكَ وَأَقْبِلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ!

بار خدایا!

گناهان زیاد مرا ببخشای و اعمال نیک مرا که بسیار کم است قبول نما.

آن مرد این دعا را زیر لب زمزمه کرد و دوباره بی‌هوش شد.

پیامبر لحظاتی صبر کرد تا اینکه آن مرد به هوش آمد، آن موقع از او سؤال کرد که در آن حالت بی‌هوشی، چه منظره‌ای دیدی؟

آن مرد گفت:

ای رسول خدا! دیدم نور سفیدی به سوی من می‌آمد.
 اینجا بود که پیامبر ﷺ خیلی خوشحال شدند و گل لبخند به صورت مبارکش
 نشست و به بستگان آن مرد فرمودند:
 خدا گناهان این مرد را بخشید.
 و بعد از لحظاتی آن مرد جان به جان آفرین تسلیم کرد.
 امام صادق علیه السلام بعد از نقل این جریان، فرمودند:
 هرگاه به بالین کسی رفتید که در حال جان دادن است، این دعا را برای او
 بخوانید. ۲۱

آری! دعا می‌تواند دواي هر دردی باشد و در آن لحظه‌های جان دادن بهترین
 راه برای کسب بخشش خداوند است.
 بیایید با خود عهد کنیم هرگاه دیدیم کسی در حال جان دادن است به جای
 گریه و زاری، این دعا را برای او بخوانیم، می‌خواهد آن شخص، دوست و آشنای
 ما باشد یا یک فرد غریبه، به امید آنکه افرادی پیدا شوند که در لحظهٔ جان دادن
 ما، این دعا را برای ما بخوانند.

فرشتگان با شاخه گل آمده‌اند

همه شما داستان شیطان را شنیده‌اید، او سال‌ها عبادت خدا را نمود، اما وقتی خداوند به او امر کرد بر آدم سجده کن، حاضر نشد این دستور خداوند را انجام دهد و به همین علت بود که برای همیشه از درگاه قرب الهی دور شد.

از آن روز به بعد شیطان تلاش می‌کند مانع سعادت و کمال انسان‌ها شود و با انواع حيله بر سر راه خوشبختی فرزندان آدم، قرار می‌گیرد تا آنها را به گمراهی و بیچارگی بکشانند.

شیطان، دشمن انسان است و همه تلاش خود را برای گمراهی او صرف می‌کند.

البته خداوند متعال وعده داده است که بندگان خوب خود را در مقابل نقشه شیطان، کمک و یاری کند.

نمی‌دانم شنیده‌ای یا نه، وقتی بنده مؤمنی از دنیا می‌رود فریاد و ناله شیطان

بلند می‌شود.

شاید با خود بگویی ما تا به حال شنیده بودیم که شیطان از مرگ انسان‌های خوب خوشحال می‌شود؛ اما حالا حرف تازه‌ای می‌شنویم که با مرگ یک بنده خوب خدا، شیطان ناله سر می‌دهد و گریه می‌کند!!
البته تو خود می‌دانی که من این سخن را بدون دلیل نمی‌گوییم، این حدیث رسول خدا ﷺ را به گوش جان بسپار:

هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرامی‌رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می‌شود درحالی‌که هریک از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند.
همه این فرشتگان، نزد مؤمن می‌آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می‌کنند و هریک به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می‌دهند، پس از آن، همه فرشتگان در دو صف منظم می‌ایستند!

نمی‌دانم دیده‌ای که یک برده چگونه در مقابل ارباب خود می‌ایستد!
پیامبر ﷺ فرمودند که این فرشتگان این گونه در حضور مؤمن می‌ایستند؛ گویی همه اینها بردگانی هستند که در حضور ارباب خود ایستاده‌اند.^{۲۲}
آری! همه این فرشتگان به پاس احترام مؤمن، با کمال نظم ایستاده‌اند، بوی خوش شاخه‌های گل، فضا را معطر کرده است.

براستی خداوند برای قبض روح مؤمن چه برنامه زیبایی ریخته است!
ما در زندگی خود دیده‌ایم که هرگاه رئیس جمهور یک کشور بخواهد به کشور دیگری سفر بکند در لحظه ورود به کشور میزبان، توسط یگان ویژه‌ای از نیروهای نظامی، مورد استقبال رسمی قرار می‌گیرد.

امروز دانستیم که مؤمن هم هنگامی که می‌خواهد به سفر ابدی خود برود و این

دنیا را ترک کند، توسط پانصد فرشته، مورد استقبال واقع می‌شود. این یک مراسم بسیار باشکوه است به گونه‌ای که خبر آن به گوش شیطان می‌رسد.

پیامبر ﷺ در ادامه سخن خود می‌فرماید:

چون شیطان به این فرشتگان نگاه می‌کند که برای مراسم قبض روح مؤمن جمع شده‌اند دست بر سر خود می‌گذارد و فریاد می‌زند.
صدای ناله و گریه شیطان مایه تعجب اطرافیان او می‌شود.
هنگامی که لشکریان شیطان صدای گریه او را می‌شنوند می‌گویند:
ای آقای ما!

تو را چه می‌شود؟ چرا این چنین بی‌تابی می‌کنی؟

و شیطان جواب می‌دهد:

مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه از بنده خوب خود، احترام می‌گیرد؟
ببینید چه مراسمی برای قبض روح این مؤمن برگزار شده است!
شما کجا بودید، چرا برای گمراهی این فرد، تلاش نکردید؟ چرا او را از راه
خدا منحرف نکردید؟

و لشکریان او جواب می‌دهند ما نهایت سعی و تلاش خود را به کار گرفتیم تا او را گمراه کنیم؛ اما او هرگز به وسوسه‌های ما گوش نداد.^{۲۳}

بوی خوش آن یار مهربان

پیامبر اسلام ﷺ ویژگی‌هایی مخصوص به خود داشت که شخصیت او را از دیگران جدا می‌کرد.

برای مثال آن حضرت همواره خوشبو بود، به‌گونه‌ای که هرگاه آن حضرت از کوچه‌ای عبور می‌کرد مردم از بوی عطر خوشی که در آن فضا پیچیده بود، می‌فهمیدند پیامبر ﷺ از آنجا گذر نموده است.

در روایات آمده است پولی که پیامبر خرج عطر و بوی خوش می‌کرد بیش از پولی بود که صرف غذا می‌کرد و این نشان از اهمیت خوشبو و معطر بودن دارد.^{۲۴} کاش همهٔ مسلمانان خوشبو بودن پیامبر را الگوی خود قرار می‌دادند و به این وسیله ارتباطات بین فردی جامعهٔ ما محکم‌تر و زیباتر می‌شد؛ زیرا بوی خوشی که شما استفاده می‌کنید بهترین هدیه‌ای است که به همکار و دوست و همسر خود می‌دهید و نشانهٔ آن است که به آنها احترام می‌گذارید.

یکی دیگر از ویژگی‌های پیامبر ﷺ این بود که صورت آن حضرت همواره نورانی بود، به گونه‌ای که در تاریکی شب، نوری از صورت آن حضرت جلوه‌نمایی می‌کرد.

آری! من و تو که در آن زمان نبودیم تا بوی خوش پیامبر ﷺ را استشمام کنیم و صورت نورانی او را مشاهده نماییم.

اما من به شما آدرسی می‌دهم که در آنجا می‌توانیم به آرزوی خود برسیم. دیر یا زود مرگ به سراغ ما می‌آید و بدن ما را داخل قبر می‌گذارند، در آنجا می‌توانیم به خواسته خود برسیم.

حتماً با خود می‌گویید: آخر آنجا، داخل قبر دیگر چه مجال هست که من به آرزوی خود فکر کنم.

اما صبر کن، می‌خواهم مطلب زیبایی برایت بگویم: من می‌دانم که بارها و بارها به تاریکی قبر فکر کرده‌ای و از آن وحشت نموده‌ای، اما اکنون از امام صادق علیه السلام این سخن را بشنو:

چون مؤمن را داخل قبر گذاشته، آن را با خاک پوشانند، قبر مؤمن شکافته می‌شود و دری آشکار می‌شود و مؤمن به سوی آن در نگاه می‌کند.

آیا می‌توانی حدس بزنی مؤمن چه می‌بیند؟
قبر که تاریک تاریک است؛ اما نوری از آن در به سوی قبر می‌آید و تمام قبر را روشن می‌کند!

این نور، نور صورت زیبای رسول خدا ﷺ است.
و بوی خوشی به مشام مؤمن می‌رسد، آری! این بوی خوش آن حضرت

جانم به فدای مهربانی‌ات ای رسول خدا که دوستان خود را در سخت‌ترین
لحظه‌ها تنها نمی‌گذاری!
ای آقا و مولای ما!
چه می‌شود آن لحظه که در قبر قرار می‌گیریم و همه، ما را تنها می‌گذارند، به ما
هم نظر لطفی بیندازی!

از بازنشستگی خبری نیست!

خداوند دو فرشته را مأمور نوشتن اعمال ما نموده که اسم آنها «رقیب» و «عتید» است. آنها تمامی اعمال و کردار ما را ثبت می‌نمایند تا در روز قیامت موقع حسابرسی اعمال، به پیشگاه خداوند عرضه شود.

این دو فرشته از لحظه‌ای که ما به بلوغ می‌رسیم مشغول انجام وظیفه خود می‌شوند و تا آخرین لحظه عمر ما، اعمال نیک و بد ما را ثبت می‌کنند. تا به حال فکر کرده‌اید وقتی یک نفر از دنیا می‌رود، تکلیف این دو فرشته که مخصوص ثبت اعمال بودند، چه می‌شود؟

آیا خدا به آنها مأموریتی تازه می‌دهد یا آنها هم بازنشسته می‌شوند!! آنها باید بدانند که از بازنشستگی خبری نیست، خدا به آنها مأموریتی جدید می‌دهد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

هنگامی که مؤمن جان به جان آفرین تسلیم می‌کند آن دو فرشته‌ای که مأمور
ثبت اعمال او بودند به آسمان صعود می‌کنند.

آنان درحالی که اشک می‌ریزند و گریه می‌کنند به درگاه خداوند می‌گویند:

بار خدایا!

مرگ بنده خوب تو فرارسید، او اهل طاعت و بندگی تو بود، چقدر از
او اعمال نیک و پسندیده دیدیم.

بار خدایا! اکنون وظیفه ما بعد از مرگ او چیست؟

پس خطاب می‌رسد:

به روی زمین برگردید و تا روز قیامت، در کنار قبر او منزل کنید و
همواره مشغول عبادت من باشید و ثواب عبادت‌های خود را در
پرونده اعمال او بنویسید.

و چون روز قیامت بر پا شود او را به سوی بهشت رهنمون شوید و در
بهشت به خدمت او درآیید.^{۲۶}

شاخه گلی که فراموشی می آورد

امام سجاده علیه السلام در حدیثی فرمودند:

هنگامی که موقع مرگ بنده مؤمن فرامی رسد خداوند دو شاخه گل از بهشت

برای مؤمن می فرستد.

یادم نمی رود یک روز این حدیث را در محفلی ذکر کردم، یکی از افرادی که آنجا

بود به من گفت:

«آخر یک نفر نیست به خدا بگوید که ای خدا! در مدت عمر مؤمن، یک شاخه

گل برایش نفرستادی، حالا که عزرائیل می خواهد جانش را بگیرد برای او شاخه

گل می فرستی!»

اما اگر این دوست من صبر می کرد برای او توضیح می دادم که همه کارهای

خداوند، حکمتی دارد.

اینکه خدا صبر می‌کند و در لحظه جان دادن برای مؤمن، شاخه گل می‌فرستد برای این است که در آن شرایط هیچ چیز به اندازه این شاخه گل برای او مفید نیست.

خداوند برای مؤمنی که می‌خواهد جان بدهد دو شاخه گل می‌فرستد که اینها، گل‌های معمولی نیستند!

هریک از این شاخه گل‌ها اثر مخصوصی دارد.

مقداری فکر کن، هر انسانی در این دنیا وظیفه دارد برای گذران امور زندگی خود به تلاش و فعالیت اقتصادی بپردازد.

آری! کار و تلاش در اسلام به‌عنوان عبادت معرفی شده است و شخص مؤمن هم برای این دستور اسلامی، به کسب درآمد می‌پردازد.

خب این بنده خدا، یک عمر زحمت کشیده، خانه و ماشین و دیگر وسائل زندگی را فراهم آورده و معلوم است که به آن علاقه‌مند است و شاید دل‌کندن از آن برای او سخت باشد.

آیا می‌دانی نام یکی از آن شاخه گل‌ها، «مُسیخه» است؟

مُسیخه به معنای «بی‌خیال‌کننده» است؛ مؤمن چون این شاخه گل را می‌بوید قلبش از دلبستگی به مال دنیا بی‌خیال می‌شود، با بوییدن این شاخه گل، دیگر هیچ علاقه‌ای به مال دنیا در دل مؤمن باقی نمی‌ماند.

اکنون مؤمن، هیچ علاقه‌ای به اموال و دارایی خود ندارد، اصلاً به آنها فکر نمی‌کند و تمام اموالش برای او بی‌ارزش می‌شود.

آیا می‌دانی نام آن گل دیگر چیست؟

امام سجاد علیه السلام نام آن را «منسیه» معرفی می‌کند.

منسیه، یعنی «فراموشی آور»!

آیا دیده‌ای افرادی دچار بیماری فراموشی شده‌اند و دیگر هیچ چیز را به یاد نمی‌آورند.

مؤمن با بوییدن این شاخه گل، به یک فراموشی مبتلا می‌شود.

البته نه اینکه مؤمن همه چیز را فراموش کند، بلکه او هرچه را رنگ و بوی دنیا دارد فراموش می‌کند.

خانه من، ماشین من، شهرت من، ریاست من، فرزند من، همسر من!

مؤمن همه اینها را فراموش می‌کند.

اکنون او دیگر به یاد ندارد که خانه و زندگی داشته است!

حالا شیطان دیگر چه می‌تواند بکند؟

حتماً شنیده‌ای که شیطان در آن لحظه‌های آخر، به سراغ انسان می‌آید و چون می‌داند او به اموال و دارایی خود محبت دارد تلاش می‌کند انسان را به گمراهی بکشاند؛ مثلاً به او می‌گوید اگر دست از خداپرستی برنداری خانه یا ماشین تو را آتش می‌زنم.

آن لحظه، لحظه بسیار حساسی است، چه بسیار افرادی که در آن لحظه به دنبال وسوسه شیطان، عاقبت به خیر نشده‌اند.

اما خداوند در آن لحظه‌های حساس، با فرستادن دو شاخه گل، بنده مؤمن خود را یاری می‌کند.

مؤمن چون آن دو شاخه گل را می‌بوید حافظه‌اش از مال دنیا و هر آنچه رنگ

دنیایی دارد خالی می‌شود و شیطان هیچ کاری نمی‌تواند بکند، اگر به مؤمن بگوید اگر «شهادتین» بگویی خانه‌تورا آتش می‌زنم، مؤمن اصلاً یادش نمی‌آید که خانه‌ای داشته است!

و به این ترتیب تلاش شیطان بی‌نتیجه می‌شود و مؤمن با راحتی و آسودگی تمام به سوی دیار باقی می‌شتابد و مرگ در کام او شیرین جلوه می‌کند.^{۲۷}

خانه بهشتی خود را نگاه کن!

من در اینجا می‌خواهم بار دیگر تصویر جان دادن مؤمن را به روایت امام صادق علیه السلام برایت بازگو کنم تا بدانی اگر شیعه واقعی اهل بیت علیهم السلام باشی چقدر مرگ برای تو دلنشین می‌شود!

آن لحظه‌ای که دیگر زبان تو بند آمده است و قادر به سخن گفتن نیستی و فرزندان و همسر و آشنایان، گرد تو جمع شده‌اند و تو اشک را در چشم آنها می‌بینی و آرام‌آرام می‌فهمی که باید بار سفر بر بندی و از همه آنها جدا شوی! و تو به اطرافیان خود نگاه می‌کنی و می‌خواهی با آنان سخن بگویی، اما نمی‌توانی؛ زیرا زبانت بند آمده است!

اما تو نباید نگران باشی؛ زیرا درست همان لحظه‌ای که زبانت بند می‌آید وعده بزرگ خداوند فرامی‌رسد.

این قانون خداوند است، درست آن موقعی که زبان مؤمن بند می‌آید، یک مهمانی بزرگ آغاز می‌شود.

آنجا را نگاه کن!

آن آقا کیست که با عده‌ای به خانه تو آمده‌اند!

آنها مهمانان تو هستند!

آنها را شناختی یا نه؟

آن یکی رسول خدا ﷺ، آن دیگری حضرت علی علیه السلام و آن دیگری امام

حسن علیه السلام و دیگری امام حسین علیه السلام است!

همه امامان معصوم علیهم السلام آمده‌اند!

نگاه کن حضرت زهرا علیها السلام هم آمده است.^{۲۸}

آیا نمی‌خواهی به آنها سلام کنی!

یادت هست یک عمر زیارت جامعه خواندی و گفتی:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ.»

حالا هم همین جمله را بگو!

رسول خدا ﷺ می‌آید طرف راست تو می‌نشیند و حضرت علی علیه السلام در سمت

چپ تو!

بعد از آن می‌بینی که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل هم آمده‌اند.

شنیده‌ام که تو از عزرائیل می‌ترسی!

خب، قبل از اینکه عزرائیل بیاید چهارده معصوم علیهم السلام می‌آیند تا تو دیگر

نترسی!

آری! قبل از آنکه عزرائیل بیاید آن عزیزانی که یک عمر عاشق‌شان بودی، کنار

تو آمده‌اند!

حضرت زهرا علیها السلام هم زودتر از عزرائیل آمده است!

مگر تو نبودی که برای فرزندان او عزاداری می‌کردی؟!!

مگر تو نبودی که برای مظلومیت آنها اشک می ریختی؟!
اکنون نوبت آنهاست تو را یاری کنند و چه خوب یاری می کنند!
گوش کن!
همه چهارده معصوم علیهم السلام دارند با عزرائیل سخن می گویند، همه آنها یک حرف
و یک سخن را تکرار می کنند:
ای عزرائیل!
این مؤمن را که می بینی ما را دوست دارد، با او مهربان باش!
و عزرائیل پاسخ می دهد:
قسم به خدا! من با او همچون پدری مهربان برخورد می کنم و برای او از
برادر، دلسوزتر خواهم بود.
اکنون عزرائیل نزدیک تو می آید و با تو سخن می گوید:
ای بنده خدا!
آیا برگه آزادی از آتش جهنم را با خود داری؟
و تو جواب می دهی: آری! با محبت و عشق به محمد و آل محمد علیهم السلام و با ولایت
حضرت علی علیه السلام، برگه آزادی از جهنم را دارم.^{۲۹}
و اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو سخن می گوید:
نگران نباش، نترس که تو در امان هستی!
این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که قلب تو را آرام می کند.
و تو محو جمال دلربای آن حضرت می شوی!
و اکنون به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله پرده ها از جلوی چشم تو کنار می رود و تو نگاه
می کنی خانه خودت را در بهشت می بینی!
و تو به سوی بالا نگاه می کنی!

داری بهشت را می بینی!

نگاه کن، شاخه ای از درخت طُوبی به خانه تو هم آمده است!

آیا می توانی برایم بگویی که اصل این درخت طوبی در کجای بهشت است؟

آری! اصل این درخت در خانه حضرت علی علیه السلام است!

(خواننده عزیز، نمی دانم تا به حال بالین شخصی بوده ای که دارد جان می دهد،

اگر دیدی که او چشم باز کرده و به سمت بالا نگاه می کند، بدان موقعی است که او

به چهره چهارده معصوم علیهم السلام نگاه می کند).^{۳۰}

رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو می گوید:

این خانه تو در بهشت است، اکنون اختیار با خودت است اگر خواهی

می توانی در دنیا بمانی و البته اگر دنیا را انتخاب کنی خداوند به تو ثروت و

دارایی زیادی خواهد داد!

اما تو در جواب چه می گویی؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

مؤمن در آن لحظه به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید:

ای رسول خدا، من دیگر به دنیا کاری ندارم!

آری! چون چشم تو به جمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام روشن شد و

جایگاه بهشتی خود را دیدی، دیگر دنیا آن قدر در چشم تو کوچک می شود که

حاضر نمی شوی برای یک لحظه هم در دنیا بمانی!

(خواننده محترم، وقتی بر بالین کسی حاضر شدی که در لحظه جان دادن است

اگر دیدی ابروهای خود را به سوی بالا حرکت می دهد، حواست باشد این همان

لحظه ای است که او دارد در جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید که من دنیا را

نمی خواهم! جواب منفی او به صورت حرکت ابروها به سوی بالا جلوه می کند).^{۳۱}

پس خودت این مرگ زیبا را انتخاب می‌کنی!
این یک قانون است که خداوند جان مؤمن را به زور نمی‌گیرد، بلکه مؤمن با میل
و رغبت مرگ را انتخاب می‌کند!
اکنون عرق به پیشانی تو می‌نشیند و اشک از گوشه چشم راستت جاری
می‌شود.

این اشک شوق است!

شوق وصال آنهايي که یک عمر به عشق‌شان زندگی کردی!

شوق دیدار آن عزیزانی که دیدار آنها همواره آرزوی تو بود!

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
و روح تو از جسمت جدا می‌شود و از همین جا زندگی عالم برزخ تو آغاز می‌گردد.
و تو می‌بینی که مردم جمع شده‌اند و بدن تو را برای غسل دادن می‌برند و بعد از
غسل دادن، کفن بر بدنت می‌پوشانند و برای تشییع جنازه تو آماده می‌شوند.
نگاه کن، بین دوستان تو که قبل از تو از دنیا رفته‌اند به استقبال تو آمده‌اند، آنها
را به یاد می‌آوری یا نه؟

روح مؤمنانی که قبل از تو از دنیا رفته‌اند به استقبال تو می‌آیند و به تو سلام
می‌کنند و تو را به نعمت‌های خدا بشارت می‌دهند.^{۳۲}

و این گونه زندگی جدید تو آغاز می‌شود.

این یک تولد دوباره برای تو است!

و براستی با حضور امامان معصوم علیهم‌السلام مرگ بسیار دلنشین است.

آری! زندگی فقط با محبت و عشق به آنان دلنشین می‌شود و مرگ و جان دادن

هم با حضور آنان از عسل شیرین تر!

بار خدایا!

چه می‌شود که ما را به آخرین و بزرگ‌ترین آرزوی مان برسانی!
ما را هم از جمله آنانی قرار ده که بزرگ‌ترین مهمانی عمرشان را در آخرین
لحظه عمرشان برگزار می‌کنند!
آن لحظه‌ای که چشم باز می‌کنند و می‌بینند میزبان چهارده معصوم علیهم‌السلام
شده‌اند!

و مولای شان حضرت علی علیه‌السلام را کنار خود می‌بینند و اشک شوق در چشم‌شان
حلقه می‌زند و به صورت مهربان او خیره می‌شوند و لبخند می‌زنند و می‌گویند:

خوش آمدی

ای مولای مهربان ما

یا علی علیه‌السلام!

«پایان»

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

پی نوشتها

۱. «عن علي بن أبي طالب عليه السلام وهو ساجد يبكي علا نحيبه وارتفع صوته بالبكاء، فقلنا: يا أمير المؤمنين، لقد أمرضنا بكأوك وأمّضنا وشجانا، وما رأيناك قد فعلت مثل هذا الفعل قطّ، فقال: كنت ساجداً أدعو ربّي بدعاء الخيرات في سجدتي، فغلبني عيني، فرأيت رؤيا هالتي وأفلقتني، رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله قائماً وهو يقول: يا أبا الحسن، طالت غيبتك، فقد اشتقت إلى رؤياك، وقد أنجز لي ربّي ما وعدني فيك. فقلت: يا رسول الله، وما الذي أنجز لك فيّ؟ قال: أنجز لي فيك وفي زوجتك وبنيتك وذريتك في الدرجات العلى في عليين، قلت: بأبي أنت وأُمّي يا رسول الله فشيعتنا؟ قال: شيعتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا، قلت: يا رسول الله، فما لشيعتنا في الدنيا؟ قال: الأمن والعافية، قلت: فما لهم عند الموت؟ قال: يحكم الرجل في نفسه ويؤمر ملك الموت بطاعته، قلت: فما لذلك حدّ يعرف؟ قال: بلى، إنّ أشدّ شيعتنا لنا حبّاً يكون خروج نفسه كشرب أحدكم في يوم الصيف الماء البارد الذي ينتقع به القلوب...» بحار الأنوار ج ١٦١، ص ٤٢ باب ١٩٤.

٢. عن الحارث الهمداني قال: «دخلت على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: ما جاء بك؟ فقلت: حبّي لك يا أمير المؤمنين، فقال: يا حارث أتحبّني؟ قلت: نعم والله يا أمير المؤمنين، قال: أما لو بلغت نفسك الحلقوم رأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا أذود الرجال عن الحوض ذود غريبة الإبل لرأيتني حيث تحبّ، ولو رأيتني وأنا مارّ على الصراط بلواء الحمد بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله لرأيتني حيث تحبّ»: كشف الغمّة ج ١٣٨١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨١، ج ٢٧ ص ١٥٧، الفصول المهمّة ج ١ ص ٣١٥.

عن الأصبغ بن نباتة قال: «دخل الحارث الهمداني على أمير المؤمنين علي عليه السلام في نفر من الشيعة وكنيت فيهم، فجعل الحارث يتنّد في مشيته ويخبط الأرض بمحجّته، وكان مريضاً، فأقبل عليه أمير المؤمنين عليه السلام، وكانت له منه منزلة فقال: كيف تجدك يا حارث؟ فقال: نال الدهر يا أمير المؤمنين مئّي... وأبشرك يا حارث لتعرفني عند الممات، وعند الصراط، وعند الحوض، وعند المقاسمة، قال الحارث: وما المقاسمة؟ قال: مقاسمة

النار، أقاسمها قسمة صحيحة، أقول: هذا ولّتي فانركبه، وهذا عدوّي فخذيه...»: الأمالي للمفيد ص ٣، الأمالي للطوسي ص ٦٢٥، مدينة المعارج ج ٣ ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨، ج ٦ ص ١٢٠، خاتمة مستدرک الوسائل ج ٢ ص ٢١٨، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢.

عن الحارث الأعور قال: «أتيت أمير المؤمنين عليه السلام ذات ليلة، فقال: يا أعور، ما جاء بك؟ قال: فقلت يا أمير المؤمنين، جاء بي والله حبك، قال: أما آتي سأحدثك لشكرها، أما إنه لا يموت عبد يحبني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يحب، ولا يموت عبد يبغضني فتخرج نفسه حتى يراني حيث يكره...»: اختيار معرفة الرجال ج ١ ص ٢٩٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، الغدير ج ١١ ص ٢٢٢، معجم رجال الحديث ج ٥ ص ١٧٣، ج ١٠ ص ٢١١، قاموس الرجال ج ١٢ ص ٤٦، أعيان الشيعة ج ٤ ص ٣٦٦.

٣. عن يحيى بن سابور قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في الميت تدمع عينه عند الموت، فقال: ذلك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله، يرى ما يسره، قال: ثم قال: أما ترى الرجل إذا يرى ما يسره فتدمع عينه ويضحك؟»: الكافي ج ٣ ص ١٣٣، علل الشرائع ج ١ ص ٣٠٧، معاني الأخبار ص ٢٣٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٦١، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٨٣، الفصول المهمة ج ١ ص ٣٠٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤، ميزان الحكمة ج ٤ ص ٢٧٩٨.

٤. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله ومن شاء الله، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له صلى الله عليه وآله: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح جبينه، وتتقلص شفتاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأتي هذه العلامات رأيت فأكتف بها، فإذا خرجت النفس من الجسد...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

٥. «إن لنا فيك أملاً طويلاً، إن لنا فيك رجاءً عظيماً، عصيناك ونحن نرجو أن تستر علينا...»: مصباح المتهجد ص ٨٦، إقبال الأعمال ج ١ ص ١٦٢، المصباح ص ٩٢.

٦. عن أبي حمزة الثمالي قال: «قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما يصنع بأحدنا عند الموت؟ قال: أما والله يا أبا حمزة ما بين أحدكم وبين أن يرى مكانه من الله ومكانه من الله إلا أن يبلغ نفسه ها هنا - ثم أهوى بيده إلى نحره -، ألا أبشرك يا أبا حمزة؟ فقلت: بلى جعلت فداك، فقال: إذا كان ذلك أتاه رسول الله صلى الله عليه وآله وعلي عليه السلام

معها، يقعد عند رأسه، فقال له رسول الله ﷺ: أما تعرفني؟ أنا رسول الله، هلم إلينا، فما أمامك خير لك مما خلفت، أما ما كنت تخاف فقد أمنت، وأما ما كنت ترجو فقد هجمت عليه، أيتها الروح أخرجي إلى روح الله ورضوانه، ويقول له علي عليه السلام مثل قول رسول الله ﷺ: ثم قال: يا أبا حمزة؟ ألا أخبرك بذلك من كتاب الله؟ قول الله: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾: تفسير أبي حمزة الثمالي ٩٤، تفسير العياشي ج ٢ ص ١٢٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٣١٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٨.

٧. نهج البلاغة ج ٢ ص ٢١٩، عيون الحكم والمواعظ ص ٩١، دستور معالم الحكم ص ٣٦، شرح نهج البلاغة ج ١١ ص ٢٥٧، كنز العمال ج ١٦ ص ٢٠٠، تاريخ مدينة دمشق ج ٥٠٠٤٢.

٨. عن عبد الحميد بن عَوَاض، قال: «سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إذا بلغت نفس أحدكم هذه قيل له: أما ما كنت تحزن من هم الدنيا وحزنها، فقد أمنت منه، ويقال له: أمامك رسول الله وعلي وفاطمة عليهم السلام» المحاسن ج ١ ص ١٧، الفصول المهمة ج ١ ص ٣١٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٤.

٩. عن علي بن عقبة، عن أبيه قال: «دخلنا على أبي عبد الله عليه السلام أنا والمعلّى بن خنيس، فقال: يا عقبة، لا يقبل الله من العباد يوم القيامة إلا هذا الذي أنتم عليه، وما بين أحدكم وبين أن يرى ما تقرّ به عينه إلا أن تبلغ نفسه هذا - وأوماً بيده إلى الوريد - قال: ثم أتكأ وغمز إلي المعلّى أن سله، فقلت: يا بن رسول الله، إذا بلغت نفسه هذه فأني شيء يرى؟ فردّ عليه بضعة عشر مرة: أي شيء يرى؟ فقال في كلّها: يرى، لا يزيد عليها، ثم جلس في آخرها فقال: يا عقبة! قلت: لبيك وسعديك، فقال: أبيت إلا أن تعلم؟ فقلت: نعم يا بن رسول الله، إنما ديني مع دمي، فإذا ذهب دمي كان ذلك، وكيف بك يا بن رسول الله كل ساعة؟ وبكيت، فرق لي فقال: يراهما والله، قلت: بأبي أنت وأمي من هما؟ فقال: ذاك رسول الله عليه وعليهما، يا عقبة! إن تموت نفس مؤمنة أبداً حتّى تراهما، قلت: فإذا نظر إليهما المؤمن أيرجع إلى الدنيا؟ قال: لا بل يمضي أمامه، فقلت له: يقولان شيئاً جعلت فداك؟ فقال: نعم، يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله عليه السلام عند رأسه، وعلي عند رجليه، فيكبّ عليه رسول الله عليه السلام فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله، إنّي خير لك ممّا تترك من الدنيا، ثم ينهض رسول الله فيقوم عليه علي صلوات الله عليهما حتّى يكبّ عليه فيقول: يا ولي الله ابشر أنا علي بن أبي طالب الذي كنت تحبّني أمّا لأنفعك. ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: أما إنّ هذا في كتاب الله عزّ وجلّ، قلت: أين هذا جعلت فداك من كتاب الله؟ قال: في سورة يونس قول الله تبارك وتعالى ها هنا: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ﴾ * لَهُمُ الشُّرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ: المحاسن ج ١٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، ورواه الشيخ الكليني في الكافي ج ٣ ص ١٢٩ مع اختلاف يسير، وكذلك رواه

العياشي في تفسيره ج ٢ ص ١٢ مع اختلاف يسير.

قال العلامة المجلسي في شرح هذا الخبر: «إنما ديني مع دمي»: المراد بالدم الحياة، أي أترك طلب الدين ما دمت حيًّا، فإذا ذهب دمي - أي مت - كان ذلك - أي ترك الطلب - أو المعنى: أنه إنَّما يمكنني تحصيل الدين ما دمت حيًّا، فقله: فإذا ذهب دمي استفهام إنكاري، أي بعد الموت كيف يمكنني طلب الدين؟ وفي الكافي: إنَّما ديني مع دينك فإذا ذهب ديني كان ذلك، أي إن ديني، إنَّما يستقيم إذا كان موافقاً لدينك، فإذا ذهب ديني لعدم علمي بما تعتقده كان ذلك أي الخسران والهالك والعذاب الأبدي، أشار إليه مبهمًا لتفخيمه.

وأما استشهاده عليه السلام بالآية، فالظاهر أنه فسر البشري في الحياة الدنيا بما يكون عند الموت، ويحتمل أن يكون عليه السلام فسر البشري في الآخرة بذلك؛ لأنَّ تلك الحالة من مقدمات النشأة الآخرة، فالبشري في الحياة الدنيا بالمنامات الحسنة كما ورد في أخبار آخر، أو بما بشر الله في كتبه وعلى لسان أنبيائه، والأول أظهر.

١٠ . سعيد بن يسار عن أبي عبد الله عليه السلام: «هل الدين إلا الحب»: الخصال ص ٢١، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢٢٧، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٢٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٢٧.

عن فضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السلام: «بني الإسلام على خمس، على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، ولم يناد بشيء كما نودي بالولاية...»: الكافي ج ٢ ص ١٨، الخصال ص ٢٧٨، فضائل الأشهر الثلاثة ص ٨٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٣، ١٨، شرح الأخبار ج ٢ ص ٢٧٧.

١١ . عن قتيبة الأعشى، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «أما إنَّ أحوج ما تكونون فيه إلى حُبنا حين تبلغ نفس أحدكم هذه - وأوماً بيده إلى نحره - ثم قال: لا بل إلى ها هنا - وأهوى بيده إلى حنجرته - فبأُتبه البشير فيقول: أما ما كنت تخافه فقد أمنت منه»: المحاسن ج ١ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨٧.

١٢ . عن أبي عبد الله عليه السلام في حديثٍ طويل أخذنا منه موضع الحاجة: «فيقوم عليه عليٌّ حتى يكبَّ عليه فيقول: يا وليَّ الله، ابشر، أنا عليٌّ بن أبي طالب الذي كنت تحبني، أما لأنفعك...»: المحاسن ج ١ ص ١٧، الكافي ج ٣ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨.

١٣ . سعيد بن يسار الضبيعي، كوفي، ثقة...: رجال النجاشي رقم ٤٧٨ ص ١٨١، الفهرست للشيخ الطوسي ص ٢١٩، رجال الطوسي ص ٢١٣، رجال ابن داوود ص ١٧٢، رجال ابن داوود ص ٨٠، نقد الرجال ج ٢ ص ٣٣٠.

١٤ . رجال الطوسي ص ٢١٠، خلاصة الأقوال ص ١٥٠.

١٥ . عن سعيد بن يسار أنه حضر أحد ابني سابور وكان لهما ورع وإخبات، فمرض أحدهما - ولا أحسبه إلا زكريا بن سابور - قال: «فحضرته عند موته، قال: فبسط يده ثم قال: ابيضت يدي يا علي، قال: فدخلت على أبي عبد الله عليه السلام... فقال: أخبرني خبر الرجل الذي حضرته عند الموت، أي شيء سمعته يقول؟ قلت بسط يده فقال: ابيضت يدي يا علي، فقال أبو عبد الله عليه السلام: رآه والله رآه والله رآه والله: «اختبار معرفة الرجال ج ٢ ص ٦٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٢، ومعناه أن المحتضر رأى الإمام على عليه السلام وقد صافحه، ولذا قال: ابيضت يدي يا علي: راجع هامش: الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، للحرر العاملي ص ٢١٢.

١٦ . روي أن الصادق عليه السلام لقيه فقال: «سَمَتَكَ أُمِّكَ سَيِّدًا وَّوَقَّتَ فِي ذَلِكَ، أَنْتَ سَيِّدُ الشَّعْرَاءِ»: الغدير ج ٢ ص ٢٤٠.

١٧ . حَدَّثَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَوْنٍ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى السَّيِّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَمِيرِيِّ عَائِدًا فِي عِلَّتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا، فَوَجَدْتَهُ يُسَاقُ بِهِ، وَوَجَدَتْ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ جِيرَانِهِ وَكَانُوا عِثْمَانِيَّةً، وَكَانَ السَّيِّدُ جَمِيلَ الْوَجْهِ، رَحِبَ الْجَبْهَةِ، عَرِيضَ مَا بَيْنَ السَّالْفَيْنِ، فَبَدَتْ فِي وَجْهِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءَ مِثْلِ النَّقْطَةِ مِنَ الْمَدَادِ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تَزِيدُ وَتَنْمِي حَتَّى طَبَقَتْ وَجْهَهُ بِسَوَادِهَا، فَاعْتَمَ لِذَلِكَ مَنْ حَضَرَهُ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَظَهَرَ مِنَ النَّاصِبَةِ سُرُورٌ وَشِمَاتَةٌ، فَلَمْ يَلْبَثْ بِذَلِكَ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى بَدَتْ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ مِنْ وَجْهِهِ لَمْعَةٌ بَيْضَاءَ، فَلَمْ تَزَلْ تَزِيدُ أَيْضًا وَتَنْمِي حَتَّى أَسْفَرَ وَجْهَهُ وَأَشْرَقَ، وَافْتَرَى السَّيِّدُ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا، فَقَالَ:

كذب الزاعمون أن علياً	لن ينجي مجبه من هتات
قد وربّي دخلت جنة عدن	وعفا لي الإله عن سيئاتي
فأبشروا اليوم أولياء علي	وتوالوا الوصي حتى الممات
ثم من بعده تولوا بنيه	واحداً بعد واحد بالصفات

ثم أتبع قوله هذا: أشهد أن لا إله إلا الله حقاً، وأشهد أن محمداً رسول الله حقاً، وأشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً، أشهد أن لا إله إلا الله، ثم اغمض عينه لنفسه، فكأنما كانت روحه زبالة طفتت أو حصاة سقطت. قال علي بن الحسين: قال لي أبي الحسين بن عون: وكان أذينة حاضراً، فقال: الله أكبر، ما من شهد كمن لم يشهد، أخبرني - وإلا صمّاء الفضيل بن يسار، عن أبي، جعفر وعن جعفر عليه السلام أنهما قالا: حرام على روح أن

تفارق جسدها حتى ترى الخمسة: محمداً وعلياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، بحيث تقر عينها، أو تسخن عينها، فانتشر هذا الحديث في الناس، فشهد جنازته والله الموافق والمفارق»: المناقب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٢٣، الأمالي للطوسي ص ٦٢٨، الفصول المهمة ج ١ ص ٣٢١، كشف الغمة ج ٢ ص ٤٠.

١٨ . عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال: فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذاك؟ قال: إن المؤمن إذا حضرته الوفاة... يحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...» وقال جبرئيل لميكائيل وإسرافيل عليهم السلام مثل ذلك، ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحب محمداً وآله ويتولى علياً وذريته، فارق به...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

١٩ . «مرض رجل من أصحاب الرضا عليه السلام فعاده، فقال: كيف تجدك؟ قال لقيت الموت بعدك - يريد ما لقيه من شدة مرضه - فقال: كيف لقيته؟ قال: شديداً أليماً، قال: ما لقيته إنما لقيت ما يبدوك به ويعرفك بعض حاله، إنما الناس رجلان: مستريح بالموت، ومستراح منه، فجئد الإيمان بالله وبالولاية تكن مستريحاً، ففعل الرجل ذلك، ثم قال: يا بن رسول الله، هذه ملائكة ربي بالتحيات والتحف يسلمون عليك وهم قيام بين يديك، فأذن لهم في الجلوس، فقال الرضا عليه السلام: اجلسوا ملائكة ربي، ثم قال للمريض: سلهم أمروا بالقيام بحضرتي؟ فقال المريض: سألتهم فذكروا أنه لو حضرك كل من خلقه الله من ملائكته لقاموا لك ولم يجلسوا حتى تأذن لهم، هكذا أمرهم الله عز وجل، ثم غمض الرجل عينيه وقال: السلام عليك يا بن رسول الله، هذا شخصك ماثل لي مع أشخاص محمد ومن بعده الأئمة عليهم السلام وقضى الرجل»: معاني الأخبار ص ٢٨٩، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ١٢٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٢٧.

٢٠ . عن سدير الصيرفي قال: «قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك يا بن رسول الله، هل يكره المؤمن على قبض روحه؟ قال: لا والله، إنه إذا أتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولي الله لا تجزع، فوالذي بعث محمداً عليه السلام لأننا أبر بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله عليه السلام وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفاؤك، قال: فيفتح عينيه فينظر فينادي روحه مناد من قبل رب العزة، فيقول: يا أيتها النفس المطمئنة إلى محمد وأهل بيته، ارجعي إلى ربك راضية بالولاية، مرضية بالثواب، فادخلي في عبادي - يعني محمداً وأهل بيته - وادخلي جنتي، فما من شيء، أحب إليه من استلال روحه واللحوق بالمنادي»: الكافي ج ٣ ص ١٧٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٦.

عن عبد الرحيم قال: «قال أبو جعفر عليه السلام: إنما أحدكم حين يبلغ نفسه ها هنا، ينزل عليه ملك الموت فيقول: أما ما كنت ترجو فقد أعطيتك، وأما كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنة...»: دعائم الإسلام ج ٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠.

٢١. سالم بن أبي سلمة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «حضر رجلاً الموت فقيل: يا رسول الله، إن فلاناً قد حضره الموت، فنهض رسول الله عليه السلام ومعه ناس من أصحابه حتى أتاه وهو مغمى عليه، قال: فقال: يا ملك الموت كف عن الرجل حتى أسأله، فأفاق الرجل فقال النبي عليه السلام: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، فقال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: السواد، فقال النبي عليه السلام: قل: اللهم اغفر لي الكثير من معاصبك، واقبل مني اليسير من طاعتك، فقال ثم أغمى عليه، فقال: يا ملك الموت خفف عنه ساعة حتى أسأله، فأفاق الرجل: فقال: ما رأيت؟ قال: رأيت بياضاً كثيراً وسواداً كثيراً، قال: فأيهما كان أقرب إليك؟ فقال: البياض، فقال رسول الله عليه السلام: غفر الله لصاحبكم. قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حضرتم ميتاً فقولوا له هذا الكلام ليقوله: الكافي ج ٣ ص ١٢٥، وسائل الشيعة ج ١٦٦٧٢، الحقائق الناظرة ج ٣ ص ٣٦٣، جواهر الكلام ج ٤ ص ١٧، ذخيرة المعاد ج ١ ص ٨١، مصباح الفقيه ج ١ ص ٣٤٧.

٢٢. «سئل رسول الله عليه السلام: كيف يتوفى ملك الموت المؤمن؟ فقال: إن ملك الموت ليقف من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى، فيقوم هو وأصحابه لا يدنو منه حتى يبدأ بالتسليم ويبشّره بالجنة»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ١٣٥، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٧، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٢٥.

٢٣. قال النبي عليه السلام: «إذا رضي الله عن عبدٍ قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأنني بروحه، حسبي من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحب، فينزل ملك الموت ومعه خمسمئة من الملائكة معهم قضبان الريحان وأصول الزعفران، كل واحد منهم يبشّره ببشارة سوى بشارة صاحبه، ويقوم الملائكة صقّين لخروج روحه، معهم الريحان، فإذا نظر إليهم إبليس وضع يده على رأسه ثم صرخ، فيقول له جنوده: مالك يا سيدنا؟ فيقول: أما ترون ما أعطي هذا العبد من الكرامة؟ أين كنتم عن هذا؟ قالوا: جهدنا به فلم يطعنا»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦١، معارج اليقين في أصول الدين ص ٤٨٨.

٢٤. عن أبي عبد الله عليه السلام: «كان رسول الله عليه السلام ينفق في الطيب أكثر ممّا ينفق في الطعام»: الكافي ج ٦ ص ١٢، مكارم الأخلاق ص ٣٤.

٢٥. عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام في حديث: «... فإذا وضع في قبره ردّ إليه الروح إلى وركيه، ثم

يُسأل عما يعلم، فإذا جاء بما يعلم فتح له ذلك الباب الذي أراه رسول الله ﷺ، فيدخل عليه من نورها وبردتها وطيب ريحها...»: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

٢٦. عن حنان بن سدير، عن أبيه، قال: «كنت عند أبي عبد الله ﷺ، فذكر عنده المؤمن وما يجب من حقه، فالتفت إلي أبو عبد الله ﷺ فقال لي: يا أبا الفضل، ألا أحدثك بحال المؤمن عند الله؟ فقلت: بلى فحدثني جعلت فداك، فقال: إذا قبض الله روح المؤمن، صعد ملكاه إلى السماء فقالا: يا رب، عبدك ونعم العبد، كان سريعا إلى طاعتك، بطيئا عن معصيتك، وقد قبضته إليك، فما تأمرنا من بعده؟ فيقول الجليل الجبار: اهبطا إلى الدنيا وكونا عند قبر عدي ومجداني وسبحاني وهللاني وكبراني، واكتبنا ذلك لعدي حتى أبعثه من قبره»: بحار الأنوار ج ٦ ص ١٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٣٩.

«روي بأن المحتضر يحضره صف من الملائكة عن يمينه عليهم ثياب خضر، وصف عن يساره عليهم ثياب سود، ينتظر كل واحد من الفريقين في قبض روحه... فإذا فارقت روحه تبعاه الملكان اللذان كانا موكلين به بيكبان وبترحمان عليه، ويقولان: رحم الله هذا العبدكم أسمعنا الخير، وكم أشهدنا على الصالحات، وقالوا: يا ربنا إنا كنا موكلين به وقد نقلته إلى جوارك فما تأمرنا؟ فيقول تعالى: تلمزمان قبره وتترحمان عليه وتستغفران له إلى يوم القيامة، فإذا كان يوم القيامة أتياه بمركب فأركباه ومشيا بين يديه إلى الجنة وخدماء في الجنة»: الدعوات ص ٢٨٢، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٢.

٢٧. عن أبي عبد الله ﷺ قال: «قال علي بن الحسين زين العابدين ﷺ: قال الله عز وجل: ما من شيء أتردد عنه ترددي عن قبض روح المؤمن، يكره الموت وأنا أكره مساءته، فإذا حضره أجله الذي لا يؤخر فيه بعثت إليه بريحتين من الجنة، تُسمى إحداهما المسخية، والأخرى المنسية، فأما المسخية فتسخره عن ماله، وأما المنسية فتنسيه أمر الدنيا»: الأمالي للطوسي ص ٤١٤، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٥٢.

عن أبي محمد الأنصاري - وكان خيرا - عن عمارة الأسدي، عن أبي عبد الله ﷺ، قال: «قال رسول الله ﷺ: لو أن مؤمنا أقسم على ربه عز وجل أن لا يميته ما أماته أبدا، ولكن إذا حضر أجله بعث الله عز وجل إليه ريحين: ريحا يقال له: المنسية، وريحا يقال له: المسخية، فأما المنسية فإنها تنسيه أهله وماله، فأما المسخية فإنها تسخره عن نفسه عن الدنيا حتى يختار ما عند الله تبارك وتعالى»: الكافي ج ٢ ص ١٢٧، معاني الاخبار ص ١٤٢.

٢٨. عن أبي بصير قال: «قلت لأبي عبد الله ﷺ: جعلت فداك، يُستكره المؤمن على خروج نفسه؟ قال:

فقال: لا والله، قال: قلت: وكيف ذلك؟ قال: إن المؤمن إذا حضرته الوفاة حضر رسول الله ﷺ وأهل بيته: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين، وجميع الأئمة عليهم الصلاة والسلام، - وأكنوا عن اسم فاطمة - ويحضره جبرئيل وميكائيل وإسرافيل وعزرائيل...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٢٩. عن أبي بصير في حديث طويل عن أبي عبد الله عليه السلام: «... ثم يقولون جميعاً لملك الموت: إنه ممن كان يحب محمداً وآله ويتولى علياً وذريته، فارفق به، قال: فيقول ملك الموت: والذي اختاركم وكرمكم واصطفى محمداً ﷺ بالنبوة وخصه بالرسالة، لانا أرفق به من والد رقيق، وأشفق عليه من أخ شفيق، ثم قام إليه ملك الموت فيقول: يا عبد الله، أخذت فكاك رقبتك؟ أخذت رهان أمانك؟ فيقول: نعم، فيقول الملك: فيماذا؟ فيقول: بحبي محمداً وآله، وبولايتي علي بن أبي طالب وذريته، فيقول: أما ما كنت تحذر فقد آمنك الله منه، وأما ما كنت ترجو فقد أتاك الله به، افتح عينيك فانظر إلى ما عندك، قال: فيفتح عينيه فينظر إليهم واحداً واحداً، ويفتح له باب إلى الجنة فينظر إليها، فيقول له: هذا ما أعد الله لك، وهؤلاء رفاقك، أفتحت اللحاق بهم أو الرجوع إلى الدنيا؟ قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام: أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق من قوله: لا حاجة لي إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟ ويناديه مناد من بطنان العرش يسمعه ويسمع من بحضرته: يا أيها النفس المطمئنة إلى محمد ووصيه والأئمة من بعده، ارجعي إلى ربك راضية بالولاية، مرضية بالثواب، فادخلي في عبادي مع محمد وأهل بيته، وادخلي جنتي غير مشوبة»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٣٠. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «... افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم عليهم السلام، فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفاقك، قال: فيفتح عينيه فينظر...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٣١. فقال أبو عبد الله عليه السلام: «أما رأيت شخوصه ورفع حاجبيه إلى فوق، من قوله: لا حاجة لي إلى الدنيا ولا الرجوع إليها؟...»: تفسير الفرات ص ٥٥٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٦٢.

٣٢. عن أبي بصير قال: «قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام، أتاه رسول الله ﷺ ومن شاء الله، فجلس رسول الله ﷺ عن يمينه، والآخر عن يساره، فيقول له رسول الله ﷺ: أما ما كنت ترجو فهو ذا أمامك، وأما ما كنت تخاف منه فقد أمنت منه، ثم يفتح له باب إلى الجنة فيقول: هذا منزلك في الجنة، فإن شئت رددناك إلى الدنيا ولك فيها ذهب وفضة، فيقول: لا حاجة في الدنيا، فعند ذلك يبيض لونه، ويرشح

جبينه، وتتقلص شفثاه، وتنتشر منخراه، وتدمع عينه اليسرى، فأبى هذه العلامات رأيت فأكتف بها... وتلقاه
أرواح المؤمنين يسلمون عليه ويبشرونه بما أعد الله له جل ثناؤه من النعيم...: الكافي ج ٣ ص ١٣٠، بحار
الأنوار ج ٦ ص ١٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ١٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٥٥٥.

منابع

١. اختيار معرفة الرجال، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، تصحيح ميرداماد الإسترابادي، تحقيق: السيّد علي الرجائي، ١٤٠٤، الطبعة الأولى، مؤسسة آل البيت للإحياء التراث.
٢. أعيان الشيعة، السيّد محمّد الأمين، (١٣٧١ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
٣. الإقبال الأعمال، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مكتب الإعلام الإسلامي، قم.
٤. الأمالي، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، (١٤١٤ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
٥. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٦. الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، تحقيق مشتاق المظفر، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ق، دليل ما، قم.
٧. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، (١١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٨. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ق)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٩. تفسير أبي حمزة الثمالي، أبو حمزة الثمالي (١٤٨ق)، جمعه ورتبه عبد الرزاق محمّد حسين حرز الدين، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق، مطبعة الهادي.
١٠. تفسير العياشي، محمّد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
١١. تفسير الفرات، فرات بن إبراهيم الكوفي، (٣٥٢ق)، تحقيق محمّد الكاظم، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، طهران.

١٢. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١٢ق)، تصحيح وتعليق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
١٣. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي، (١٣٨٣ق)، المطبعة العلمية، قم.
١٤. جواهر الكلام، الشيخ الجواهري، (١٢٦٦ق)، تحقيق وتعليق: الشيخ عباس القوجاني، الطبعة الثانية، ١٣٦٥ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
١٥. الحدائق الناضرة، المحقق البحراني، (١٨٦ق)، تحقيق وتعليق وإشراف: محمد تقي الإيرواني، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
١٦. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الأولى، منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية، قم.
١٧. خلاصة الأقوال، العلامة الحلبي، (٧٢٦ق)، الشيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، مؤسسة نشر الفقاهة.
١٨. دستور معالم الحكم، ابن سلامة، (٤٥٤ق)، الطبعة الأولى، مكتبة المفيد، قم.
١٩. دعائم الإسلام، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مؤسسة آل البيت عليه السلام بالأوقاف عن طبعة دار المعارف في القاهرة.
٢٠. الدعوات، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ ق، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم.
٢١. ذخيرة المعاد، المحقق السبزواري، (١٠٩٠ق)، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، طبعة حجرية.
٢٢. رجال ابن داوود، ابن داوود الحلبي، (٧٤٠ق)، تحقيق: السيد محمد بحر العلوم، الطبعة الأولى، منشورات الرضي، قم.
٢٣. رجال الطوسي، الشيخ الطوسي، (٦٠ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، الطبعة الأولى، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
٢٤. رجال النجاشي، النجاشي، (٤٥٠ق)، الطبعة الخامسة، ١٤١٦، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المقدسة.

٢٥. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: محمد الجلالي، الطبعة الثانية، ١٤ق١٤، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.
٢٦. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
٢٧. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ق، منشورات المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.
٢٨. عيون الحكم و المواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي، (القرن الثاني)، تحقيق: الشيخ حسين الحسيني البيرجندي، الطبعة الأولى، دار الحديث، قم.
٢٩. الغدير، الشيخ الأمين، (١٣٩٢ق)، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧ق، دار الكتب العربي، بيروت.
٣٠. الفصول المهمة في أصول الأئمة، الحرّ العاملي، (١١٠٤ق)، تحقيق محمد القائني، الطبعة الأولى، ١٤١٨، مؤسسة إسلامي إمام رضا عليه السلام.
٣١. فضائل الأشهر الثلاثة، الشيخ الصدوق (٣٨١ق) تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانية.
٣٢. الفهرست، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الشيخ جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٧، مؤسسة نشر الفقاهة.
٣٣. قاموس الرجال، الشيخ محمد تقي التستري، معاصر، الطبعة الأولى، ١٤١٩، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين بقم المقدّسة.
٣٤. الكافي، الشيخ الكليني، (٣٢٩ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٣٥. كتاب الزهد، الحسين بن سعد الكوفي، القرن الثالث، تحقيق ميرزا رضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ق، مطبعة العلمية، قم.
٣٦. كشف الغمّة، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ق، دار الأضواء، بيروت.
٣٧. كنز العمّال، المتقي الهندي، (٩٧٥ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حياني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بيروت.

٣٨. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، (٢٧٤ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، دار الكتب الإسلامية، طهران
٣٩. مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، (١١٠٧ق)، تحقيق عزّة الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، ١٤١٣، مؤسّسة المعارف الإسلامية، قم.
٤٠. مستدرك الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسّسة آل البيت عليه السلام، قم.
٤١. مصباح الفقيه، آقا رضا الهمداني، (١٣٢٢ق)، الطبعة الأولى، منشورات مكتبة الصدر، طهران.
٤٢. المصباح، الكفعمي، (٩٠٥ق)، الطبعة الثالثة، ١٤٠٣ق، مؤسّسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.
٤٣. مصباح المتهجد، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، الطبعة الأولى، مؤسّسة فقه الشيعة، بيروت.
٤٤. معاني الأخبار، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٤٥. معجم رجال الحديث، السيد الخوئي، (٤١١ق)، الطبعة الخامسة، ١٤١٣ق، طبعة منقّحة ومزيدة.
٤٦. مكارم الأخلاق، الشيخ الطبرسي (٥٤٨ق) الطبعة السادسة، منشورات الشريف الرضي، قم.
٤٧. مناقب آل أبي طالب، لابن شهر آشوب، (٥٨٨ق)، الطبعة الأولى ١٣٧٦ق، المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.
٤٨. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٤٩. ميزان الحكمة، محمد الريشهري، تحقيق دار الحديث، الطبعة الأولى، دار الحديث.
٥٠. نقد الرجال، التفرشي (القرن الحادي عشر)، الطبعة الأولى، ١٤١٨ق، مؤسّسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
٥١. نهج البلاغة، شرح: الشيخ محمد عبده، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق، دار الذخائر، قم.
٥٢. وسائل الشيعة، الشيخ الحرّ العاملي، (١١٠٤)، الطبعة الثانية، ٤١٤ق، مؤسّسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم.